

نقدِ نقد

سید محمد رضا طباطبایی

سر دبیر محترم مجله هفت آسمان

با سلام و درود، عرض می‌شود: همان‌گونه که می‌دانید بیشتر مطبوعات هر گاه ناچار شوند گفته یا نوشته‌ای را که هماهنگ با مبانی و مواضع آنان نیست در نشریه خود درج کنند، آن را با پانوشتی تنقیدی همراه می‌کنند؛ تا هم به وظیفه صنفی خود عمل کرده باشند و هم خلاف آنچه که خود به آن، پای‌بندند، به دست آنان ترویج نشود. این روش آنگاه که با مبانی راست و درست به کار رود، خوب و ستودنی است و قرآن مجید نیز به حق آن را به کار برده است، مثلاً می‌فرماید: «و قالوا أإذا ضللنا فی الأرض إنا لفی خلق جدید بل هم بلقاء ربهم کافرون ○ قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم إلی ربکم تُرجعون»^۱.

به نظر این جانب لزوم رعایت این شیوه در مجله خوب شما از این رو که نشریه‌ای دینی عقیدتی است، دوچندان است؛ چه آنکه خودداری شما از چنین اقدامی ممکن است، موجب سستی و واگرایی برخی از خوانندگان در باورهای به‌حق مذهبی و اعتقادی‌شان شود، چیزی که شما هرگز خواستار آن نمی‌باشید.

دوستان عزیز، درج گفت‌وگو با آیه‌الله واعظزاده خراسانی تحت عنوان «چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی» در هفت آسمان شماره ۹ و ۱۰، با حسن نیت و ایمانی که من در شما سراغ دارم، بی‌شک کاری خداپسندانه و قدمی در راه رضای او بوده است؛ اما دریغ از نقدی منصفانه از جانب خود شما، در پایان و یا در لابه‌لای آن.

همین خرده‌گیری دربارهٔ نقدهای چاپ شده در شمارهٔ یازدهم مجله‌تان دربارهٔ این گفت‌وگو، نیز رخ می‌نماید و گفته می‌شود اگر شما با روح و جان آن گفت‌وگو موافقید، چرا نقدهایی را که ارزشمندی آن را پذیرا نیست، بدون نقدی بر نقد، چاپ می‌کنید و اگر با آن گفت‌وگو از آغاز، کاملاً هم‌آهنگ نبوده‌اید، چرا آن را بدون نقدی از خود به چاپ سپرده‌اید؟

باری، به یاد دارید که نویسندهٔ این نوشته پس از انتشار آن گفت‌وگو، یادداشتی نقدآمیز و البته ارج‌گذار نسبت به آن، تقدیم کرد هر چند به دلایلی اجازهٔ نشر آن را نداد.^۱ اینک نیز نکاتی در پیرامون برخی از نقدهای مندرج در شمارهٔ ۱۱ پیشکش شما می‌شود و «ان آرید إلاّ الإصلاح ما استطعت».^۲

الف) نقدی بر مقالهٔ «دربارهٔ وحدت اسلامی»^۳

■ ۱. «اسلام... لوازمی دارد و ایمان لوازم دیگری؛ یکی احکام فقهی دنیایی را به دنبال دارد و دیگری نجات اخروی را. همچنین بنا به آیاتی از قرآن کریم، هدایت و نجات اخروی شرایطی غیر از اسلام آوردن می‌خواهد».^۴

این پندار که نجات اخروی است اسلام در انحصار شیعهٔ امامیه است و بهشت اختصاصی ماست، نه با ظواهر آیات قرآنی سازگار است و نه با روایات. صاحب‌نظران نیز از مجموعهٔ ادلهٔ چنین استنباطی نکرده‌اند. اگر پژوهشی دربارهٔ منشأ این فکر صورت گیرد - و شاید صورت گرفته است و ما از آن بی‌خبریم - به دست خواهد آمد که آن یا از القاءات دشمنان زیرک است و یا از ساخته‌های دوستان ساده‌اندیش، به ویژه با توجه به شاخ و برگ‌هایی که برای این درخت بی‌ثمر ساخته‌اند و گفته‌اند: «شیعه باش و هر چه می‌خواهی باش».^۵

۱. نوشتهٔ مورد اشاره در همین شماره، با موافقت نویسنده محترم، با عنوان «نگاهی به چشم‌انداز تقریب» به چاپ رسیده است (هفت آسمان).
۲. هود / ۸۸.

۳. همان، ص ۱۶۴، س ۱۳.

۴. چاپ شده در هفت آسمان، ش ۱۱، پاییز / ۱۳۸۰، ص ۱۶۳.

۵. عن محمد بن مراد قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام حديث روي لنا أنك قلت إذا عرفت فاعمل ما شئت، فقال قد قلت ذلك قال قلت وإن زلوا أو سرقوا أو شربوا الخمر؟ فقال لي إنا لله وإنا إليه راجعون، والله ما أنصفونا أن نكون أخذنا بالعمل ووضع عنهم؛ إنما قلت إذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخير وكثيره فإنه بقليل منك» (أصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۴). در حدیث دیگری است که یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بی‌دینی بعضی از شیعیان و اباحی‌گری آنان را نزد آن حضرت یاد آور شد و گفت ای‌بنان می‌گویند دین همان عقیده است؛ امام را که شناختی هر چه می‌خواهی بکن! امام علیه‌السلام فرمود: «إنا لله وإنا إليه راجعون تأول الكفرة ما لا يعلمون، وإتما قبل اعرف واعمل ما شئت من الطاعة...» (مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۷۴).

اینک از باب نمونه چند آیه و چند روایت، و گفتاری از شهید مطهری رضوان الله علیه به عنوان اسلام شناس برجسته معاصر نقل می‌کنیم:

آیات قرآنی:

۱) «إِن لِّلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ○ أُنْفَجِلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ○ مَالِكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۱.

۲) «فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا»^۲.

۳) «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۳.

۴) «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»^۴.

۵) «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... أَعْدَالَهُ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرًا عَظِيمًا»^۵.

۶) «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ○ وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»^۶.

۷) «لَيْسَ بِأَمَانِكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلَ الْكِتَابِ مَن يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدُ لَهُ مَن دُونَ اللَّهِ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»^۷.

۸) «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ○ وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۸.

روایات:

۱) شیخ طوسی ره روایت می‌کند که: «جمعی از مفوضه و مقصره کامل بن ابراهیم مدنی را به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند. کامل می‌گوید من به خودم گفتم از امام درباره بهشت نرفتن هر کس که با من هم عقیده نیست، سؤال خواهم کرد. می‌گوید وقتی بر حضرت وارد شدم و لباس سفید ظریفی بر اندام او دیدم در دلم گفتم چگونه ولی خدا و حجت او، خود لباس نرم و ملایم می‌پوشد و به ما دستور می‌دهد که از پوشیدن چنین لباسهایی خودداری کنیم و به دیگران کمک کنیم؟! امام علیه السلام در حالی که تبسمی بر لب داشت فرمود: ای کامل! - در این هنگام آستین خود را بالا زد و دیدم زیر آن لباس سیاه خشنی پوشیده است که مماس با بدن شریفش است - این برای خداست و آن برای شما. من سلام کردم و کنار دری که بر آن، پرده ای آویزان بود نشستم که ناگاه بادی

۱. الفلم / ۳۵ تا ۳۷.

۲. آل عمران / ۲۰.

۳. فصلت / ۳۳.

۴. الانعام / ۱۶۲ و ۱۶۳.

۵. الاحزاب / ۳۵.

۶. آل عمران / ۱۲۸ و ۱۲۹.

۸. الزلزلة / ۷ و ۸.

۷. النساء / ۱۲۳.

وزید و گوشه پرده را کنار زد و نوجوانی را آن سوی پرده دیدم که گویا پاره ماه است. سن او حدود چهار سال بود. نوجوان مرا که دید فرمود ای کامل بن ابراهیم! من به خود لرزیدم و به ذهنم رسید که بگویم لَبَّيْكَ یا سیدی؛ سپس فرمود نزد ولی خدا و حجت او و باب [علم] او آمده‌ای از او سؤال کنی که آیا جز هم‌کیشان تو کسی وارد بهشت می‌شود؟ گفتم آری و الله، ایشان (همان نوجوان) فرمود: اگر چنین باشد که بهشتیان بسیار اندک خواهند بود، به خدا قسم کسانی که به آنها حقیه گفته می‌شود [نیز] داخل بهشت خواهند شد. گفتم آقای من آنان کیانند؟ فرمود کسانی اند که به خاطر محبتی که به علی [علیه السلام] دارند، به حق او قسم می‌خورند، در حالی که نه حق او را می‌دانند و نه فضل او را...»^۱.

(۲) صدوق علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَجِبْكُمْ و ما يدري ماتقولون فيدخله الله الجنة...»^۲.

(۳) عیاشی در تفسیر خود از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۹۸ سوره نساء (إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ) نقل می‌کند که فرمود: «لا يستطيعون سبيل أهل الحق فيدخلون فيه و لا يستطيعون حيلة أهل النصب فينصبون؛ قال هولاء يدخلون الجنة بأعمال حسنة و باجتناح المحارم التي نهى الله عنها و لا ينالون منازل الأبرار»^۳.

(۴) قمی رحمته الله در تفسیر خود از ضریس کناسی نقل می‌کند که می‌گوید به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! حال گنه‌کارانی که می‌میرند، در حالی که امام بر حق ندارند و با ولایت شما اهل بیت آشنا نیستند اما خدا و رسول را قبول دارند چگونه است؟ حضرت فرمود: «أما هولاء فإنهم في حفرهم لا يخرجون منها، فمن كان له عمل صالح و لم يظهر منه عداوة فإنه يخذ له خذ إلى الجنة التي خلقها الله بالمغرب فيدخل عليه الروح في حفرته إلى يوم القيامة حتى يلقى الله فيحاسبه بحسناته و سيئاته فأما إلى الجنة و أما إلى النار... فأما النصاب من أهل القبلة فإنه يخذ له خذ إلى النار التي خلقها الله بالمشرق فيدخل عليه اللهب و الشر و الدخان و فورة الجحيم إلى يوم القيامة ثم مصيرهم إلى الجحيم»^۴.

(۵) صدوق علیه السلام از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدرش، از جدش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ النَّبِيُّونَ وَ الصَّادِقُونَ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الشَّهَدَاءُ وَ الصَّالِحُونَ وَ خَمْسَةَ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهُ شِيعَتُنَا وَ مَحْبُوتُنَا... وَ بَابٌ

۲ . بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۵۹، ح ۷.

۴ . الخد: الجدول (المعجم الوسيط).

۱ . شيخ طوسی رحمته الله، الغيبة، ص ۲۴۶، ح ۲۱۶.

۳ . تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۲۴۵.

۵ . المیزان، ج ۵، ص ۵۹.

یدخل منه سائر المسلمين ممن شهد أن لا إله إلا الله و لم يكن في قلبه مقدار ذرة من بغضنا أهل البيت»^۱.

گفتاری از شهید مطهری رحمته الله:

«آیات و روایاتی که دلالت می‌کند اعمال منکران نبوت یا امامت مقبول نیست، ناظر به آن است که آن انکارها از روی عناد و لجاج و تعصب باشد. اما انکارهایی که صرفاً عدم اعتراف است و منشأ عدم اعتراف هم، قصور است نه تقصیر، مورد نظر آیات و روایات نیست. این‌گونه منکران از نظر قرآن کریم مستضعف و مرجون لأمر الله به شمار می‌روند. بنا به نظر حکمای اسلام از قبیل بوعلی و صدرالمتهلین، اکثریت مردمی که به حقیقت اعتراف ندارند قاصراند نه مقصر، چنین اشخاصی اگر... خداشناس باشند و به معاد اعتقاد داشته باشند و عملی خالص قریبه إلى الله انجام دهند پاداش نیک عمل خویش را خواهند گرفت»^۲.

■ ۲. «همچنین در حدیث معروف نبوی که تفرق اُمّتی علی ثلاث و سبعین فرقه... مسلمانان از جهت احکام اخروی به دو دسته تقسیم شده‌اند یک دسته از آنان اهل نجات‌اند و دسته دیگر اهل دوزخ»^۳.

موضوع تفرق امت اسلام به ۷۳ فرقه و دوزخی بودن ۷۲ فرقه و اهل نجات بودن یک فرقه که همان فرقه شیعه امامیه باشد به روشنی‌ای که ناقد محترم وانمود کرده است نیست؛ زیرا:

اولاً در روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است و راویان یکی از آنها سلمان و ابوذر و مقداد می‌باشند، از تفرق امت به سه فرقه یاد شده است: «فرقه اهل حق لایشوبونه بباطل... و فرقه اهل باطل لایشوبونه بحق... و فرقه اهل ضلالة مذبدبین لاإلی هؤلاء و لاإلی هؤلاء...»^۴. حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید: «...حقاً علی الله أن یدخل الضلال الجنة»^۵.

ثانیاً در حدیثی که مرحوم کلینی آن را در کافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده، چنین آمده است: «... تفرقت هذه الأمة بعد نبیها صلی الله علیه و آله علی ثلاث و سبعین فرقة؛ اثنتان و سبعون فرقة فی النار و فرقة فی الجنة. و من الثلاث و سبعین فرقة، ثلاث عشرة فرقة تتحل و لایتنا و

۳. هفت آسان، ش ۱۱، ص ۱۶۴، س ۲۲.

۱. الحصال، باب الثمانیة، ح ۶. ۲. عدل الهی، ص ۳۷۰.

۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۸۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۲۸، باب افتراق الأمة، ح ۱۶ و ۲۲.

مودّتنا اثنتا عشرة فرقةً منها في النار و فرقة في الجنة...»^۱. نظیر این حدیث را طبرسی در احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نقل کرده است.^۲ همچنان که سلیم بن قیس هلالی با تفصیل بیشتری، آن را از مولی امیرالمؤمنین علیه السلام و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند.^۳

ثالثاً از سلمان فارسی رضوان الله علیه نقل شده است که گفت: «پس از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام از تفرّق امت اسلام به ۷۳ فرقه و بهشتی بودن یک فرقه خبر داد به آن حضرت گفته شد: «أرأيت من قد وقف فلم يأتكم بكم ولا يضادكم ولم ينصب لكم ولم يتولكم ولم يتبرأ من عدوكم وقال لأدري، وهو صادق؟ قال عليه السلام: ليس أولئك من الثلاث و السبعين فرقة، إنما عنى رسول الله صلی الله علیه و آله بالثلاث و السبعين فرقة، الباغين النصابين... فأما من و حد الله و آمن برسوله صلی الله علیه و آله ولم يعرف ولا يتنا ولا ضلالة عدونا و لم ينصب شيئاً... فهذا ناج. و هذه الطبقة بين المؤمنين و بين المشركين هم أعظم الناس و جلهم و هم أصحاب الحساب و الموازين و الأعراف... فأما المؤمنون [يعنى الفرقة الواحدة الخاصة] فينجون و يدخلون الجنة بغير حساب و إنما الحساب على أهل هذه الصفات بين المؤمنين و المشركين».^۴

با ندیده گرفتن اجمالی که از ناحیه روایات یاد شده در دو بند «أولاً» و «ثانياً» دامن‌گیر حدیث مورد نظر ناقد محترم می‌شود و با فرض باقی ماندن آن حدیث در میدان دلالت، پر واضح است که مقتضای جمع عرفی بین عام و خاص، تقدم حدیث سلمان و امثال آن که موافق با ظواهر کتاب نیز هست بر روایات عام است؛ اعم از آن دسته‌ای که مردم را به دو گروه اهل نجات و اهل عذاب تقسیم می‌کند و ناقد محترم به آن نظر دوخته‌اند و دسته‌ای دیگر که مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: اهل حق و اهل باطل و گمراهان. بنابراین، چه روایات عام بر جای بمانند و چه قبل از برخورد با روایت خاص به دلیل اجمال یا تعارض و تساقط از میان بروند، حاصل مطلب در این باره، این است که مردم در روز قیامت بر سه دسته‌اند: دسته اول شیعیان خلص‌اند که بی‌درنگ، وارد بهشت می‌شوند - جعلنا الله منهم - دسته دیگر بُغات و نواصب‌اند که قطعاً جهنمی‌اند و دسته سوم که اکثریت عظیم را تشکیل می‌دهند، کسانی‌اند که به حسابشان رسیدگی خواهد شد؛ خواه شیعه باشند یا غیر شیعه.

۱. بحار الأنوار، ج ۲۸، باب افتراق الأمة، ح ۲۱.

۲. الاحتجاج، چاپ التعمان نجف، ج ۱، ص ۳۹۱.

۳. کتاب سلیم بن القیس، چاپ الهادی قم، ج ۲، ص ۶۰۵، ۸۰۳ و ۹۱۳.

۴. همان، ص ۶۰۳.

۳. «...مدارا و نرمی در برخورد، هرگز به معنای عدول از مواضع ثابت و قطعی، و دست برداشتن از حق و حقیقت نیست و قرآن کریم درباره این لغزش هشدار داده است که وَدَّوْا لَو تَدَهْنُ فَيَدْهِنُونَ...»^۱.

نخست، یادآور می‌شوم که تمسک جستن ناقد محترم به آیات یادشده قرآنی بر خواسته‌ای که دارد، نارواست، زیرا لازمه آن - العیاذ بالله - عمل نکردن پیامبر گرامی اسلام ﷺ به دستور قرآن است، زیرا همه می‌دانند که آن بزرگوار در دوران پیامبری خود آن‌گونه که آقای ناقد در اینجا پسندیده‌اند، رفتار نمی‌کرد. و چون این پندار پذیرفتنی نیست، ناچار برداشت آقای ناقد از این آیات، نادرست است؛ چنانکه روشن خواهد شد.

سپس از جناب ناقد می‌پرسیم آیا آشکار نساختن آنچه را که انسان به آن معتقد است و عمل نکردن بر وفق آن، و بالاتر، اظهار و عمل برخلاف و بر ضد آن، چنانچه مصالح مهم و اساسی آنچه را که گفته شد ایجاب کند، عدول از مواضع ثابت و قطعی و دست برداشتن از حق و حقیقت است؟! قرآن و عقل به جای خود؛ روایات را بنگرید:

(۱) مرحوم مجلسی در بحار از محاسن برقی از ابابکر حضرمی نقل می‌کند که گفته است: «امام باقر علیه السلام به من فرمودند گمان می‌کنم تو اگر کسی را ببینی که به علی علیه السلام دشنام می‌دهد چنانچه بتوانی بینی او را می‌بری [خرد می‌کنی]! گفتم آری؛ حضرت فرمود چنین نکن [نباش]، سپس فرمود من گاهی که صدای مردی را می‌شنوم که به علی علیه السلام دشنام می‌دهد پنهان می‌شوم و آنگاه که بس کرد، به سوی او می‌روم و با او مصافحه می‌کنم»^۲.

(۲) همانند حدیث گذشته را ابن مسکان از امام صادق علیه السلام گزارش می‌کند و بنابر گفته او، امام علیه السلام در پایان می‌فرماید: «...سراغ او می‌روم، به او سلام و با او مصافحه می‌کنم»^۳.
 (۳) سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «والله لو ناديت في عسكري هذا بالحق الذي أنزل الله على نبيه وأظهرته ودعوت إليه وشرحته وفسرته على ما سمعت من نبي الله صلى الله عليه وآله فيه، ما بقي فيه إلا أقله وأذله وأرذله ولاستوحشوا منه ولتفرقوا عني»^۴.

(۴) طبرسی رحمته الله در احتجاج، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «أقبل أمير المؤمنين علیه السلام ومعه ناس من أهل بيته وخاص من شيعته، فصعد المنبر فحمد الله

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۰۰.

۱. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۶۵، س ۱۴.

۴. کتاب سلیم بن القیس، چاپ الهادی قم، ج ۲، ص ۷۰۳.

۳. همان، ص ۳۹۹.

اثنى عليه و صلى على نبيه ﷺ ثم قال: لقد عملت الولاية قبلى بأمر عزيمة خانوا فيها رسول الله ﷺ متعمدين لذلك، ولو حملت الناس على تركها و حولتها إلى مواضعها التي كانت عليها على عهد رسول الله ﷺ لتفرق عني جندي حتى أبقي وحدي إلا قليلاً من شيعتي الذين عرفوا فضلي و إمامتي من كتاب الله و سنة نبيه ﷺ. أرايتم لو أمرت ب... واللّه لقد أمرت الناس أن لا يجمعوا (لا يجمعوا) في شهر رمضان إلا في فريضة، فنأدى بعض عسكري ممن يقاتل دوني و سيفه معي أتقى به في الإسلام و أهله: غيّرَت سنةٌ عمراً... حتى خفت أن يثور بي ناحية عسكري...»^۱.

(۵) مانند حدیث بالا را کلینی رحمته الله در کافی شریف آورده است.^۲

(۶) عیاشی رحمته الله در تفسیر خود از یکی از دو امام (صادقین رحمته الله) گزارش می‌کند به این گونه که در زمان حضور امیرالمؤمنین رحمته الله در کوفه، کسانی نزد آن حضرت آمدند و درخواست امام جماعت برای ماه رمضان [یعنی نمازهای مستحبی شب‌های ماه مبارک رمضان] نمودند. حضرت همکاری نکرد و آنان را از اقامه چنین نماز جماعتی نهی فرمود. شب که شد شروع کردند به سردادن شعار "ابکوا فی رمضان"، "و ارمضاناه!" حارث أعور و جمعی دیگر نزد امام رحمته الله آمدند و گفتند مردم شیون می‌کنند و از برخورد شما ناراحت‌اند. امام رحمته الله فرمود: «دعوهم و ما یردون، لیصلی بهم من شاءوا».^۳

(۷) مجلسی رحمته الله در بحار از تہذیب شیخ طوسی رحمته الله نقل می‌کند که: «لما قدم أمير المؤمنين رحمته الله الكوفة أمر الحسن بن علي أن ينادي في الناس لاصلاة في شهر رمضان في المساجد جماعة. فنأدى في الناس الحسن بن علي رحمته الله بما أمره به أمير المؤمنين رحمته الله. فلما سمع الناس مقالة الحسن بن علي رحمته الله صاحوا: "واعمراه، واعمره"، فلما رجع إلى أمير المؤمنين رحمته الله قال له ما هذا الصوت؟ فقال يا أمير المؤمنين الناس يصيحون "واعمره واعمره". فقال أمير المؤمنين رحمته الله قل لهم: صلوا».^۴

روایات تقیّه نیز با فراوانی بسیار، بر آنچه به روشنی از روایات گذشته به دست می‌آید - و چنانکه اشاره شد کتاب و عقل و عقلا نیز سخشان در این باره همین است - دلالت می‌کند و اینک چند نمونه از آنها:

(۱) عن أبي عمر الأعجمي قال قال لي أبو عبد الله رحمته الله: «يا أبا عمر، إن تسعة أعشار الدين في التقيّة، ولا دين لمن لا تقيّة له، والتقيّة في كل شيء...»^۵.

۲. الروضة، ح ۲۱.

۱. الاحتجاج، چاپ النعمان، ج ۱، ص ۳۹۲.

۴. بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۱۸۱، ح ۹۸۱.

۳. تفسیر عیاشی، سورة النساء، ح ۲۷۲.

۵. همان، ج ۷۲، ص ۴۲۳، ح ۸۲، در ذیل این حدیث، چند مورد استثنائاً شده است که توجیه مرحوم مجلسی در آن باره خواندنی

۲) عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كان أبي يقول و أئى شىء أقر لعينى من التقية إن التقية جنة المؤمن»^۱.

۳) عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كلما تقارب هذا الأمر كان أشد للتقية»^۲.

■ ۴. ...نمی توان زیر عنوان وحدت اسلامی و با شعار دور انداختن تعصّبها از جهات اختلاف در اصول ایمانی و آثار و لوازم آن گذشت»^۳.

از ناقد محترم می پرسیم چه کسی گفته است از اصول ایمانی باید گذشت؟ بله لوازم و آثار ایمانی را باید کاوید و شناخت. راستی دشنام دادن به کسانی که به هر دلیل نزد اکثریت مسلمانان، بزرگ و محترم اند و تحریک احساسات توده ها و ملت ها از این راه، از لوازم و آثار اصول ایمانی است؟! آیا نه این است که فرهنگ ناب اسلام مالا مال از ادب و نزاکت و اخلاق و متانت است؟ و نه این است که قرآن مجید به کار بستن این رویه را حتی با مشرکان روا ندانسته است؟: خدا می فرماید: «ولاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغير علم»^۴ و علی عليه السلام دشنام دهی به فرمانبران معاویه را نپسندیده و فرموده است: «إئى أكره لكم أن تكونوا سبّيين، و لكنكم لوقلتهم مكان سبكم إياهم: اللهم احقن دماءنا و دماءهم و أصلح ذات بیننا و بینهم و اهدهم من ضلالتهم... [كان أصوب فى القول]»^۵. اسلام عزیز به بازداشتن پیروان خود از دشنام دهی به این و آن، بسنده نکرده، بلکه دست یازی به این کار خود به خود زشت را بر علیه مقدسات، آنگاه که موجب فرونشستن آتش فتنه شود نیز، روادانسته است:

قرآن می فرماید: «من كفر بالله من بعد إيمانه إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان...»^۶ و امیرالمؤمنین عليه السلام فرموده است: «ألا و إئى [یعنی معاویه] سیأمرکم بسبى و البراءة منى، فأما السب فیسبونی فإنّ لی زکاة و لكم نجاة...»^۷ در خور دقت است که بنا بر چند حدیث معتبر، ائمه عليهم السلام جمله «و أما البراءة فلاتبرؤوا منى» را که سیّد رضی رحمته الله، در نهج البلاغه و برخی دیگر از محدثان در دنباله حدیث یاد شده بالا آورده اند، تحریف شده دانسته و گفته اند: امیرالمؤمنین عليه السلام فرموده است «فلاتبرؤوا منى» بلکه درباره برائت سکوت کرده و فرموده است: «و أما البراءة فإئى على دین محمد»^۸.

۱. همان، ص ۴۳۲، ح ۹۴. ۲. همان، باب التقية والمداراة، ح ۳۷ و ۹۷.

۳. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۶۶، س ۱۱. ۴. الانعام / ۱۰۸.

۵. نهج البلاغه، ح ۲۰۶. ۶. النحل، ۱۰۶. ۷. نهج البلاغه، ح ۵۷.

۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ قرب الاسناد؛ تفسیر عیاشی و...

۵. «...مراد و نتیجه وحدت دست برداشتن از حقایق برای ایجاد وحدت تاکتیکی نیست، بلکه وحدت در مسیر حقیقت است...»^۱.

مراد از وحدت و نتیجه آن همه جا یکسان نیست؛ اگر همگرایی و اتحاد، بین پیروان یک عقیده و صاحبان یک مرام و مسلک برقرار شود، مراد و نتیجه وحدت و اتحاد همان است که در سخن ناقد محترم یاد شده است؛ ولی اگر صاحبان دو یا چند ایده و مرام بخواهند با هم متحد شوند، روشن است که وحدت آنان نمی‌تواند در مسیر یک حقیقت باشد و تنها یک وحدت تاکتیکی است. پیروان ایده حق نیز بر همین پایه می‌توانند با دیگری که بر حق نیستند متحد شوند، بدون اینکه از اصول حقایقت خود دست بردارند. اتحاد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سال‌های آغازین هجرت با فرقه‌های گوناگون همین گونه بوده است و قرآن کریم نیز به روشنی آن را روا دانسته است: «قل يا أهل الكتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم...»^۲. از ناقد محترم می‌پرسیم، چگونه است که قرآن مجید خواستار هم‌گرایی مسلمانان با پیروان سایر ادیان است و ما پیروان قرآن و امت اسلام نمی‌توانیم در کنار یکدیگر قرار گیریم و با هم سازگار باشیم؟ به دیگر سخن می‌پرسیم، پشتوانه این گفته شما که «مراد و نتیجه وحدت... وحدت تاکتیکی نیست بلکه وحدت در مسیر حقیقت است» چیست؟ و چرا وحدت تاکتیکی مردود است؟ لزوم روی آوردن به وحدت با هم‌نوعان، یک امر بدیهی، فطری، عقلی، عقلایی و شرعی است و «المیسور لایسقط بالمعسور». ما باید تلاش کنیم همه انسان‌ها، پیرو دین اسلام و مذهب حق جعفری شوند و در این راه گام خواهیم برداشت إن شاء الله و به این و آن تعارف نخواهیم کرد، اما سخن بر سر این است که وقتی چنان یکپارچگی ای نیست، با دیگران چگونه باید بود؟ و پیشبرد آن هدف با چه شیوه‌ی میسر است؟

۶. «مقتضای برابری کتاب خدا و اهل بیت پیامبر خدا، عصمت آنان از لغزش‌های علمی و عملی است...»^۳.

گمان نمی‌کنم هیچ شیعه مذهبی در حقایقت این گزینه، دودل باشد. ولی پرسش از آقای ناقد، این است که چنانچه مسلمان یا مسلمانانی این عقیده حق را نپذیرفتند و به آن گردن نهند چه باید کرد؟ آیا جز جنگ و دشمنی و کشمکش راه دیگری نیست؟ آیا رویه ائمه معصومین علیهم‌السلام در این باره چه بود؟ آیا پذیرفتنی است که با بی‌دین و کمونیست

۲. آل عمران، ۶۴.

۱. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۶۶، س ۱۸.

۳. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۶۸، س ۱۶.

و هندو و گبر و جهود و ارمنی بشود زندگی و سازش کرد و متحد شد، ولی با مسلمانی که خدا و پیغمبر و قرآن و قبله و نماز و روزه و حج و زکات و غیره را قبول دارد، نه؟ آن هم با این استدلال که عصمت اهل بیت علیهم السلام و لوازم آن را قبول ندارد و به این دلیل که «وحدت تاکتیکی مردود است و وحدت باید در مسیر حقیقت باشد!!» مرحوم کلینی در اصول کافی از معاویة بن وهب نقل می‌کند که گفت: «قلت له: کیف ینبغی لنا أن نضع فیما بیننا و بین قوما و بین خلطائنا من الناس ممن لیسوا علی أمرنا؟ قال: تنظرون إلی أئمتکم الذین تقتدون بهم فتصنعون ما یصنعون، فوالله إنهم لیعودون مرضاهم و یشهدون جنازتهم و یقیمون الشهادة لهم و علیهم و یؤدّون الأمانة الیهم».^۲

۷. «دین و آیین و معارف خود را از کدام طرف بگیریم...؟»^۳

پاسخ این است که از همان کسانی که تاکنون می‌گرفته‌ایم؛ یعنی از ائمه اهل البیت علیهم السلام؛ اما آیا نمی‌شود به این عقیده حق و ایده درست بدون نفی و طرد و سب و لعن دیگران پای‌بند بود و با روش قرآنی یعنی بالاحکمة و الموعدة الحسنة و الجدال الأحسن، دیگران را نیز به این راه راست و رویه نیکو فراخواند؟! ^۴

۸. «این که شکل دولت در زمان غیبت و مواد قانونی آن چگونه است کاملاً مبتنی

بر بحث خلافت و امامت است...»^۴

اگر چنین است، امروزه ما چگونه اقلیت‌های مذهبی و پیروان دیگر ادیان و بی‌دینان را در جمهوری اسلامی پذیرفته‌ایم و آنان چگونه حکومت جمهوری اسلامی شیعی را پذیرفته‌اند؟ و بالاتر از این، امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران خلافت ظاهری خود، چگونه غیر معتقدان به خلافت بلافضل و ولایت منصوصه خود را که آنان از قضا در اکثریت عظیم نیز بودند^۵ پذیرفت و آنان چگونه او و حکومت او را پذیرفتند؟ اجازه بدهید همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران خلافت ظاهری، اولویت اول کاری خود را یک‌دست کردن مردم از جهت اعتقاد به خلافت و امامت قرار نداد، ما نیز چنین نکنیم و ما و شما این دلسوزی را برای جمهوری اسلامی نداشته باشیم که از حکومت علی علیه السلام مقدس‌تر باشد.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۴.

۴. همان، ص ۱۷۵، س ۲.

۱. یعنی امام صادق علیه السلام (شهید مطهری رحمته الله).

۳. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۷۴، س ۲۴.

۵. به احادیث یاد شده در نقد ۳ نگاه شود.

■ ۹. «ماهیت اعتقاد اهل تسنن درباره شیخین، همان ماهیت امامتی است که امامیه مطرح می‌کنند».^۱

با پافشاری بر این دیدگاه که کیان امامت امامان شیعه علیهم‌السلام نصب و نص است می‌گوییم: هیچ راوی و عالم و کتاب معتبری در جهان اسلام چنین نگاهی به خلافت شیخین نکرده است و با این واقعیت، نمی‌دانم انگیزه ناقد محترم از شکستن چنین تخم لقی در دهان فرصت طلبان چه می‌باشد. أبو منصور عبدالقادر بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق می‌گوید: «در امت اسلام، بستن پیمان امامت با امام از راه اجتهاد است و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شخص معینی را به امامت نامزد نکرده است به خلاف رافضیان که گفته‌اند وی به نص صریح و صحیح، علی علیه‌السلام را به امامت، نامزد فرمود...»^۲ علامه امینی رحمته‌الله می‌فرماید: «امت اسلام - در رابطه با نص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - از دو گروه خارج نیستند؛ یک دسته می‌گویند نص بر خلافت علی علیه‌السلام وارد شده است و دسته دیگر می‌گویند اصلاً نصی بر خلافت احدی وجود ندارد. بله دروغ‌هایی به شکل روایت در برخی کتب آمده است که علمای عامه نیز بر ساختگی بودن و دروغ مسلم بودن همه آنها تأکید ورزیده‌اند»^۳ احتمالاً منشأ اشتباه ناقد محترم، عبارت ماوردی در الأحكام السلطانية است - و یا عبارت دیگری مثل آن - ماوردی می‌گوید: «الإمامة تتعقد من وجهين: أحدهما باختيار أهل الحل والعقد والثاني بعهد الإمام من قبل»^۴ روشن است که مراد از امام در «عهد امام قبلی» که گاهی از آن به «نص امام قبلی» نیز تعبیر می‌کنند، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست، بلکه مقصود ابوبکر است و خواسته‌اند با این ضابطه، خلافت عمر را که دلیلی جز نصب و نص ابی‌بکر نداشته است تصحیح کنند؛ وگرنه، هیچ‌کس نگفته است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ابوبکر را به جانشینی خود برگزیده‌اند، بلکه برعکس، همه مورخان نوشته‌اند ابوبکر در هنگام مرگ می‌گفت ای کاش از پیامبر پرسیده بودم که خلافت بعد از شما از آن چه کسی است.^۵ بنابراین تعبیر «نصب و نص» که گاهی در تعابیر علمای عامه در اثبات خلافت بعضی از خلفای راشدین به کار برده شده است هیچ‌گونه ارتباطی

۱. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۷۵، س ۱۸.

۲. ترجمه الفرق بین الفرق از دکتر مشکور، ص ۲۵۳.

۳. الأحكام السلطانية، ج ۱، ص ۶.

۴. تاریخ طبری، چاپ دارالکتب العلمیة، بیروت، سال ۱۴۰۸ ه.ق.، ج ۲، ص ۳۵۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۲؛ الإمامة و الشیامة،

ج ۱، ص ۲۴.

با عقیده شیعه درباره خلافت حضرت علی علیه السلام ندارد و این دو تعبیر تنها تشابه لفظی دارند و بس.

■ ۱۰. «در این آیه، پیش‌گویی می‌کند که آن کسی که بر زمام امر، مسلط خواهد شد، از همان گروه فی قلوبهم مرض است...»^۱.

جرأت آقای ناقد در نسبت دادن معنای دلخواه خود به آیه شریفه، آن هم، به صورت مسلم و به گونه‌ای که گویا از بطنان عرش خبر دارد، شگفت‌آور است. مفسران برای کلمه «تولیتهم» در آیه مبارکه «فهل عسیتم إن تولیتهم أن تفسدوا فی الأرض...»^۲ دو معنا را محتمل دانسته‌اند: یکی پشت کردن به میدان جنگ و اسلام و احکام آن؛ و دیگری تصدی حکومت. از قضا، مفسر کبیر علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر گران‌قدر المیزان، معنای اول را ترجیح داده، معنای دوم را به دلیل سیاق آیات بعید دانسته‌اند.

■ ۱۱. «اگر بناست صحابه الگوی رفتاری و مرجعیت علمی برای مسلمانان باشند، چگونه می‌توان بدون بررسی سیره‌شان از آنان، درس گرفت... ما نباید بدانیم در سقیفه بنی ساعده چه منطقی دینی‌ای به کار گرفته شد، چرا عده‌ای از صحابه آن را نپذیرفتند؟ چرا...؟ چرا...؟»^۳.

این سخن آقای ناقد یادآور مثلی است که می‌گوید «خود می‌کشی و خود تعزیه می‌گردانی!» از ایشان می‌پرسیم چه کسی گفته است که بنا است صحابه الگوی رفتاری و مرجع علمی مسلمانان باشند؟ ایده استوار ما این است که باید ائمه اهل‌البیت علیهم السلام الگوی رفتاری و مرجع علمی همه مسلمانان بلکه همه آدمیان باشند، و ما مدعیان پیروی از آنان، چنانچه نیک رفتاری پیشه کنیم، دور نیست که با توجه به اجماعی که بین مسلمانان بر فضیلت و افضلیت آن انسان‌های پاک و برجسته، وجود دارد، در تحقق این خواسته کامیاب شویم. ولی سوگمندانه می‌گویم گویا بسیاری از ما داعیه‌داران تشیع، ستیزه‌جویی و خشونت عمرگونه^۴ را بر هر اصل و دستور شرعی - عقلایی دیگر ترجیح

۱. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۷۷، س ۱۸.

۳. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۷۸، س ۱۸.

۲. محمد صلی الله علیه و آله / ۲۲.

۴. امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره عمر می‌فرماید: «فصیرها [یعنی الخلافة] فی حوزة خنساء یعظ کلمها و یخشن مشها...» (نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۳). ابن ابی الحدید می‌گوید: «کان فی أخلاق عمر و أفضله جفاء و غنجهة ظاهرة» (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۳). محمد بن جریر طبری می‌گوید: «در گرماگرم درگذشت ابوبکر، صدای گریه و زاری زنان از مجلس عزایی که عایشه برای پدرش در منزل خود به پا کرده بود به گوش عمر رسید. عمر سراغ آنها رفت و آنان را از ادامه این برنامه، منع کرد»

می‌دهیم. نمودهایی از ترویج این رویه، در نقد این ناقد محترم نیز دیده می‌شود. قرآن مجید راز کامیابی پیامبر اکرم اسلام ﷺ را نرم‌خویی آن حضرت معرفی می‌کند و می‌گوید: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك»^۱. این کتاب انسان‌ساز در رویارویی با فرعون نیز سفارش به نرم‌گفتاری می‌کند و می‌گوید: «وقولا له قولاً لئنا لعله يتذكر أو يخشى»^۲. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «أمرني ربِّي بمداراة الناس كما أمرني بأداء الفرائض»^۳. از امام صادق عليه السلام گزارش شده است که فرمود: «جاء جبرئيل الى النبي ﷺ فقال: يا محمد ربك يقرؤك السلام ويقول لك: دارِ خلقِي»^۴. و هم او از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل می‌کند که فرموده است: «لو كان الرفق خلقاً يُرى، ما كان ممَّا خلق الله شيء أحسن منه»^۵. همچنین از امام صادق عليه السلام نقل شده است که فرمود: «من كان رفيقاً في أمره نال ما يريد من الناس»^۶. حدیث هشداردهنده دیگری را - هر چند به ذائقه تندخویان خوش نمی‌آید - کلینی و صدوق (رحمت خدا بر آن دو باد) در کافی و أمالی آورده‌اند که چنین است: «عن أبي جعفر عليه السلام قال: في التوراة مكتوب فيما ناجى الله عزَّ وجلَّ به موسى بن عمران عليه السلام يا موسى اکتُم مکتوم سرِّي في سریرتک و أظهر فی علانیتک المداراة عني لعدوِّي و عدوِّک من خلقی و لاتستسب لي عندهم بإظهار مکتوم سرِّي، فتشرك عدوِّک و عدوِّي في سبِّي»^۷. در حدیث دیگری آمده است که به امام

و چون گوش نکردند به هشام بن ولید گفت برو داخل و امّ فروه خواهر ابوبکر را نزد من بیاور. هشام خواست داخل شود، غایبه مانع شد و گفت اجازه نمی‌دهم به خانه من در آیی. عمر گفت من به تو اذن داده‌ام؛ مأموریت را اجرا کن. هشام داخل شد و امّ فروه را از داخل مجلس نزد عمر آورد. عمر با ناراحتی به جان امّ فروه افتاد. زنها که اوضاع را چنین دیدند دست از عذاراری کشیدند» (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۹). دربارهٔ خلیفه عمر همچنین گفته‌اند: «در روز اول خلافت خود گفت خدا یا! من تندخو هستم ما نرم گردان و دربارهٔ چوب‌دستی او گفته‌اند که از شمشیر حجاج، ترسناک‌تر بوده است. او نسبت به زنان، سختگیری خاصی داشت؛ به آنها اجازه نمی‌داد در نماز صبح و عشاء حضور یابند و یک بار که در صفوف زنان می‌گذشت، بوی عطری از آنان به مشامش رسید، گفت اگر می‌دانستم این بواز کیست با وی چه و چه می‌کردم. گفته‌اند زنی که در آنجا معطر بود، از ترس بول کرد؛ چنانکه روزی زنی با دیدن او بجهت خود را سقط کرد؛ و مردم از عبدالرحمن بن عوف خواسته بودند به وی بگویند که دختران در خانه نیز از او هراس دارند. عمر اسلام را تنها از زاویهٔ سخت‌گیری می‌شناخت و به دلیل همین خشونت‌مزاجی و تندخویی - با اینکه شجاع نبود - به جهاد بیش از دیگر احکام اسلام اهمیت می‌داد و از همین رو حتی علی خیرالعامل را از اذان، حذف کرد. به خاطر همین تندی معمولاً کسی که سؤالی از او داشت جرأت پرسیدن آن را از او نمی‌کرد و از عثمان با دیگری می‌خواست که سؤال او را مطرح کند. سخت‌گیری و خشونت عمر باعث شد که یکی از سرانی که خطایی کرده بود از مکه به شام بگریزد و از اسلام روی برتابد. مردم دیده بودند که عمر به یکی از فرزنداناش که لباس زیبایی پوشیده بود، کتک مفصلی زد و فرزند دیگری را که شراب خورده بود، با اینکه در مصر بر او حدّ شرعی جاری شده بود، آفتند زد که مُرد» (تاریخ خلفاء، صص ۶۵ تا ۶۹)

۱. آل عمران / ۱۵۹.

۴. همان.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۶. همان.

۲. طه / ۴۴.

۵. همان، ص ۱۲۰.

۷. همان، ص ۱۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۲۸ و ج ۷۲، ص ۴۳۸.

صادق علیه السلام گفته شد ما مردی را در مسجد می بینیم که آشکارا به دشمنان شما اهل بیت دشنام می دهد؛ حضرت فرمود: «ما له لعنه الله تعرض بنا، قال الله و لاتسبوا الذين يدعون من دون الله...»^۱. همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «لاتسبوهم فإنتهم يسبوكم و من سب ولي الله فقد سب الله»^۲.

امید است بر ناقد محترم روشن شده باشد که سخن نه - العیاذ باللّٰه - در کنار گذاشتن اهل بیت علیهم السلام است و نه در الگو و مرجع قرار دادن صحابه و نه در بستن در این دانش که کی و کجا چه گذشت. بلکه سخن در این است که باید در گفتار و رفتار، از قرآن و اهل بیت علیهم السلام الگو گرفت و دست آورد کاوش های علمی را به گونه ای حکمت آمیز و دل پذیر به کار انداخت؛ «ادعُ إلى سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه»، و سخن آقای واعظزاده نیز - ظاهراً - همین است.

سختگیران ممکن است در بدبرخوردی خود به ظاهر آیاتی چون «لاتجد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حادّ الله و رسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم...»^۳ و «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم»^۴ چنگ بزنند که در این صورت باید به آنان گفت آیا شما از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب برگزیده و اهل بیت ظاهرین او مسلمان ترید؟ آیا نه این است که آن بزرگواران با سرانی که شما با ملت هایی به دلیل هواداری از آن سران، بی مهری می کنید، این چنین رفتار نمی کردند. قضا را، که در شأن نزول آیه ۲۲ سوره مجادله، گفته شده است این آیه درباره ابوبکر نازل گردید، آنگاه که چون شنید پدرش اَبی قحافه - درحالی که همچنان مشرک بود - به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دشنام می دهد، به صورت او آنچنان سیلی زد که نقش بر زمین شد.^۵

این گزینه را هم نباید ندیده گرفت که کسانی بگویند مخالفان در درازای تاریخ در بدرفتاری با شیعه پیشتاز و بالادست بوده اند و ستیز شیعیان همیشه بازدارنده بوده است و نه روی آور. در پاسخ این پندار به جای سخن پرداززی و گفت و گو به یادکرد بیستی که منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است و چند حدیث دیگر، بسنده می کنم و می گویم: "تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل". بیت و چند حدیث مورد نظر این است:

ولقد أمر علی اللّٰثم یسبنی
فمضیت ثمّة قلت لایعیننی

شیخ طوسی رحمته الله از یکی از روایات به نام ابوعلی، نقل می کند که گفته است: به امام صادق علیه السلام گفتم امام جماعت [مسجد] ما از مخالفان و با همه ما شیعیان، دشمن است

[تکلیف من از جهت شرکت در جماعت چیست؟] حضرت فرمود: «حرف او چه ضرری به تو می‌زند؟ تو اگر درست‌کار باشی از او به مسجد سزاوارتری، بنابراین اولین کسی باش که به مسجد وارد می‌شود و آخرین کسی باش که از مسجد خارج می‌شود و أَحْسِنُ خُلُقَكَ مَعَ النَّاسِ وَ قُلْ خَيْرًا»^۱.

برقی از ابن سنان نقل می‌کند که گفت: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «أوصيكم بتقوى الله عزوجل و... قولوا للناس حسناً، عودوا مرضاهم و أشهدوا جنائزهم و أشهدوا لهم و عليهم و صلوا معهم في مساجدهم»^۲.

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر عليه السلام نقل می‌کند که فرمود: «صلی حسن و حسین [الحسن و الحسين] خلف مروان و نحن نصلى معهم»^۳. به دوروایتی که در پیرامون نقد ۳ از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، بازگو شد نیز، نگاه شود.^۴

■ ۱۲. گفته‌اند متأسفانه یکی از اشکالات ما این است که برای فتوحات اسلامی ارزشی قائل نیستیم...»^۵.

قلم آقای ناقد در این بند، گویا عنان از دست ایشان ربوده و سرکشی پیش گرفته است؛ زیرا علی عليه السلام را در طول ۲۵ سال خانه‌نشینی خود، مخالف جنگ‌های مسلمین با شرق و غرب معرفی می‌کند و همچنین امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در دوران حیات پدر و پس از آن؛ فتوحات دوران خلفا را نمایی از چهره خون‌ریز و بی‌رحم و نسل‌کش و ثروت‌اندوز و غارت‌گر از اسلام معرفی می‌کند و نویسندگان غربی را در چنین صورت‌سازی‌ای از اسلام، حق به جانب می‌شناسد. این قلم همچنین ماهیت جنگ‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را با این کشورگشایی‌ها کاملاً متفاوت می‌داند و می‌نویسد جنگ‌های مسلمین با کفار در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در مردم نسبت به اسلام جاذبه ایجاد کرد و جنگ‌های خلفا ترس و وحشت و تنفر؛ اینها فتوحات نبود بلکه ایجاد سد و مانع در راه انتشار اسلام بود و به همین دلیل، دین اسلام تاکنون سراسر کره خاکی را دربرنگرفته و عده الهی تحقق نیافته است. این قلم مهارگسیخته آورده است: «چگونه برای اسلام جاذبه می‌ماند، اگر معاویه بر بخش وسیعی از بلاد اسلامی، حاکم و یا فرماندهی جنگ با خالد بن ولید باشد؟ اگر بناست خالد بن ولید سیف‌الاسلام باشد، همان بهتر که این

۲. همان، ح ۸.

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۸۲، ح ۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۹۹ و ۴۰۰، ح ۳۹ و ۴۰.

۳. همان، ص ۳۸۳، ح ۹.

۵. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۷۹، س ۱.

سیف در غلاف باشد». و بالاخره در پایان این بند، می نویسد: «آیا فکر نمی کنید این جنگ ها... یک نوع سرگرمی برای مردم بوده است تا آنها متوجه انحراف عظیم تر نشوند؟!»

شگفت آور است گفتاری اینچنین، مگر نه؟ گو اینکه پژوهشگری خوش نام و پرتلاش نیز پیشتر، چنین گفته باشد.^۱ پاسداری از حق به ما دستور می دهد نگاهی هر چند گذرا به این داوری بیاندازیم و چنین خواهیم کرد؛ اما خوب است پیش از آن، آیه ای از کتاب خدا را نصب العین قرار دهیم که می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنئان قوم علی ألا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی و اتقوا الله إن الله خبیر بما تعملون».^۲ ما بررسی کوتاه خود را از جنگ های دوران خلفا با سه پرسش از ناقد محترم در این باره، انجام می دهیم:

پرسش یکم: شما با این دیدگاه، کمک های علی علیه السلام به خلفا در انبوهی از رخدادها، و راهنمایی های سرنوشت ساز او به آنان در هنگامه های بحرانی - به ویژه در چند جنگ مهم که اکنون مورد کاوش ماست - را و نیز شرکت حسنین علیهما السلام و چند تن از خوب ترین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در برخی از جنگ های خلفا را و نیز مسئولیت پذیری اینان در حکومت خلفا را چگونه توجیه می کنید؟ به نمونه های زیر نگاه کنید:

(۱) ابوبکر در سال اول خلافت خود می خواست خود به جنگ با مردم کینه - که گفته می شد از دین برگشته اند - برود؛ علی علیه السلام او را از این کار بازداشت و فرمود بهتر است دیگران را بفرستد و خود در مدینه بماند.^۳

(۲) سید رضی رحمته الله علیه در نهج البلاغه آورده است: «و من کلام له علیه السلام و قد شاوره عمر فی الخروج إلی غزو الروم: ... إنک متی تسر إلی هذا العدو بنفسک فتلقهم فتنکب، لاتکن للمسلمین کانفة دون أقصی بلادهم، لیس بعدک مرجع یرجعون إلیه، فابعث إلیهم رجلاً میحرباً و احضر معه أهل البلاء والنصیحة؛ فان أظهرک الله فذاک ما تحب و إن تکن الأخری کنّت رداءً للأناس و مثابةً للمسلمین».^۴

۱. سیدجعفر مرتضی العالمی، الحیة الیاسیة للإمام الحسین علیه السلام، چاپ ۱۳۶۳، ص ۱۱۷ تا ۱۴۰.

۲. المائدة / ۸ همچنین نگاه شود به المائدة / ۲، و النساء / ۱۳۵.

۳. رسول جعفریان، تاریخ خلفا، ص ۳۸.

۴. نهج البلاغه، خ ۱۳۴. ترجمه: «هنگامی که عمر با علی علیه السلام درباره حضور خودش در جبهه های جنگ با رومیان رایزنی کرد آن حضرت فرمود: اگر شما خود به جبهه بروی و شکست بخوری [زکشته شوی] برای مسلمانان پناهی نمی ماند و کسی نیست که به او مراجعه کنند. پس بهترین است مردی جنگ آزموده را بفرستی و مردانی تجربه دار و کارآمد و خیرخواه را با او گسیل داری تا اگر خدا تو را پیروز کرد که غرض حاصل است و اگر شکستی عارض شد تو پناه مردم و مرجع مسلمانان باقی بمانی.»

۳) هم او می‌گوید: «و من کلام له عليه السلام و قد استشاره عمر في الشخصوس لقتال الفرس بنفسه: «...مكان القيم بالأمر مكان النظام من الحَرز يجمعه و يضمّه... فكن قطباً و استدر الرّحا بالعرب، فإنك إن شخصت من هذه الأرض انتقصت عليك العرب من أطرافها و أقطارها حتى يكون ماتدع من العورات أهمّ إليك ممّا بين يديك. إنّ الأعاجم إن ينظروا إليك غداً يقولوا هذا أصل العرب، فإذا اقتطعتموه استرحتم، فيكون ذلك أشدّ لكلّهم عليك و طمعهم فيك...»^۱.

خدا را، آیا اگر علی عليه السلام دیدگاه شما - آقای ناقد - را درباره جنگ‌های خلفا داشت، نمی‌توانست از ارائه رهنمودهای سودبخش و سرنوشت‌ساز، خودداری ورزد؟! آیا او ناچار به گفتن بود آن هم گفتار خوب و سازنده؟

۴) همچنین سید رضی رحمته الله علیه می‌نویسد: «رُوی أنه ذُكر عند عمر بن الخطاب في أيامه حلّي الكعبة و كثرته، فقال قوم لو أخذته فجهزت به جيوش المسلمين كان أعظم للأجر و ما تصنع الكعبة بالحلّي؛ فهم عمر بذلك و سأل عنه أمير المؤمنين عليه السلام فقال عليه السلام: إن هذا القرآن أنزل على النبي صلى الله عليه وآله و الأموال أربعة: أموال المسلمين... و الفیء... و الخمس... و الصدقات... و كان حلّي الكعبة فيها يومئذ فترکه الله على حاله و لم يترکه نسياناً... فأقرّه حيث أقره الله و رسوله. فقال عمر لولاك لافتضحنا، و ترك الحلّي بحاله»^۲.

۵) علامه امینی رحمته الله علیه در الغدير و ديگران موارد بسیاری را بر شمرده‌اند که علی عليه السلام به یاری خلفا می‌شتافت و آنها را از فرو افتادن، نگاه می‌داشت و راه‌کارها را به آنان نشان می‌داد.^۳ عمر نقش بی‌مانند علی عليه السلام را در بر سرپا ماندن خود این چنین یاد کرده است: لولا علی لهلك عمر؛ لولا علی لضلّ عمر؛ لولاك لافتضحنا؛ لأبقاني الله بأرض لست فيها يا أبا الحسن؛ كاد يهلك ابن الخطاب لولا علي بن أبي طالب؛ أعوذ بالله من معضلة لاعلى بها؛ اللهم لاتبقني لمعضلة ليس لها ابن أبي طالب؛ اللهم لاتنزل بي شديدة إلا و أبو الحسن إلى جنبي؛ عجزت النساء أن تلدن مثل علي بن أبي طالب لولاه لهلك عمر؛ ردّوا قول عمر

۱. نهج البلاغة، ج ۱۴۶، ترجمه: «عمر با علی علیه‌السلام درباره حضور شخص خودش در میدان نبرد با ایرانیان به رایزنی پرداخت. امام علیه‌السلام به او فرمود: موقعیت زمامدار موقعیت نخی است که دانه‌هایی را با آن به نظم آورده باشند (مثل بند تسبیح و دانه‌های آن)... تو همچون محور آسیاب در حای خود بمان و آسیای جنگ را با مردم بچرخان. تو اگر خود از مرکز حکومت خارج شوی اولاً قبایل اطراف کوس استقلال خواهند زد و از زیر بار حکومت بیرون خواهند رفت؛ در نتیجه مشکلاتی که در مرکز به وجود می‌آید بیش از مشکلات جنگ با دشمن خارجی خواهد شد و ثانیاً بیگانگان آنگاه که تو را در جبهه پیش‌روی خود ببینند خواهند گفت این ریشه اعراب است اگر او را قطع کنیم راحت می‌شویم و این باعث تلاش دوچندان آنان برای از پای درآوردن تو خواهد شد».

۲. نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۷۰.

۳. الغدير، ج ۶، ص ۸۳ تا ۳۲۵؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۳۰۶ تا ۳۳۸ و شبهای پیشاور، ص ۴۰۸ تا ۴۱۲.

إلى عليٍّ لولا عليٌّ لهلك عمر؛ لأبقاني الله بعد ابن أبي طالب؛ يا أبا الحسن أنت لكل معضلةٍ و شدةٍ تُدعى؛ أبا حسن لأبقاني الله لشدة لست لها و لا في بلد لست فيه؛ يا ابن أبي طالب فمازلت كاشف كل شبهة و موضع كل حكم؛ أعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو حسن و أتعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو الحسن.^۱ عمر برخی از این گفته‌ها را بارها و بارها گفته است.^۲ نویسنده‌ای می‌نویسد: «امیرالمؤمنین علیه السلام در ۲۵ سال حاکمیت ابوبکر و عمر و عثمان چون مشاوری صادق، تمامی مصلحت‌ها و مسایل را به آنها گوشزد می‌کرد و... صادقانه نکات مورد نیاز را به آنها تذکر می‌داد...»^۳.

۶) امیرالمؤمنین علیه السلام از عملکرد خود در رخدادهای محاصره عثمان توسط مردم به تنگ آمده، که به کشته شدن او کشیده شد، چنین یاد می‌کند: «والله لقد دفعتُ عنه حتى خشيتُ أن أكون أثمًا»^۴. و تاریخ‌نویسان امام حسن و امام حسین علیهما السلام را از معدود افرادی نام برده‌اند که در ایام محاصره عثمان، فعالانه از او دفاع، و از جان او حفاظت می‌کردند،^۵ تا آنجا که می‌نویسند: «حسن بن علی علیه السلام... در روز قتل عثمان بر در خانه او ایستاده و از وی دفاع کرده بود تا حدی که پیکرش از خون رنگین شده بود... [او] در دفاع از عثمان جنگ سختی کرد به طوری که خود عثمان او را باز می‌داشت؛ ولی او همچنان به جنگ ادامه می‌داد و جان خود را برای او در خطر می‌انداخت و این در همان موقعیت خطیری بود که دیگران به عثمان حتی نزدیک نشده و خویشاوندانش او را وا گذاشته بودند... علی علیه السلام با همه خشم و ناراضی‌اش دو پسر خود (حسن و حسین) را با آن آبرو و اعتباری که در جامعه مسلمانان داشتند، و همچنین خدمتکارانش را فرستاد تا از پیش آمدهای غیر عادلانه و خصومت‌آمیز جلوگیری کنند و هنگامی که خبر یافت مردم، خانه عثمان را محاصره کرده و از رسیدن آب به وی ممانعت نموده‌اند، سه مشک آب برای وی فرستاد، و به حسن و حسین گفت شمشیرتان را بردارید و بر در خانه عثمان بایستید و مگذارید کسی به او آسیب رساند. در این جریان، پیکر حسن بن علی از خون رنگین شد و قبر، غلام علی، مجروح گشت»^۶.

۱. العبدی، ج ۶، ص ۳۲۷؛ شهای پیشاور، ص ۴۰۹. در این کتاب نام ۳۰ تن از دانشمندان بزرگ سنی مذهب آورده شده است که این گفته‌های عمر را در کتاب‌های خود نوشته‌اند.

۲. همان.

۳. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۲۴۰.

۴. علی محمد بشارتی، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ص ۱۴۴.

۵. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۷۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۸۱ و ۸۸.

۶. شیخ راضی آل یس، صلح امام حسن، ترجمه آیة‌الله خامنه‌ای دام ظلّه، چاپ ۱۳۴۸، ص ۱۲۰ تا ۱۲۲، متن و باورقی؛ محدث قمی ره، تمة المتنبی، ص ۱۴.

۷) رخدادنگاران همچنین گفته‌اند، حسین علیه السلام در فتح طبرستان ایران که در سال ۳۰ هجری در زمان عثمان روی داد، شرکت نمودند.^۱ برخی از دانشمندان جنگ‌های بیشتری را نام می‌برند که امام حسین علیه السلام در آن شرکت کردند.^۲

۸) هم آنان گفته‌اند امیرالمؤمنین علیه السلام بارها به هنگام نبودِ عمر در مدینه - که به بازدید جبهه‌های جنگ می‌رفت و یک‌بار نیز برای امضای عهدنامه با مردم بیت‌المقدس به آن سرزمین رفت - جانشینی او را در مدینه پذیرفت.^۳ درباره فرمادهای جنگ‌ها توسط علی علیه السلام - هر چند به دلیل سر باز زدن او از پذیرش فرماندهی جنگ قادسیه که به حضرتش پیشنهاد شده بود،^۴ می‌توان گمان برد که خود او زیر بار نمی‌رفت، همچنانکه حکومت شامات (فلسطین، بیت‌المقدس و...) را که از سوی عمر عرضه شد رد کرد.^۵ - این گزینه نیز پذیرفتنی است که خلفا از روی کار آمدن علی علیه السلام هر چند در برخی و بخشی از امور دلخوش نبودند؛ زیرا می‌ترسیدند در خارج از مرکز به محوری تبدیل شود و فراروی خلیفه بایستد. این یک سیاست رسمی و جدی عمر نه تنها درباره علی علیه السلام که درباره چهره‌های برجسته دیگر نیز، بود.^۶ ابوبکر و عثمان هم سراسر تابع عمر بودند.^۷

۹) و نیز گفته‌اند سلمان فارسی فرمانداری مدائن را، و عمار بن یاسر - رحمة الله علیهما - فرمانداری کوفه را، هر دو از سوی عمر، پذیرفتند.^۸

۱۰) هم آنها نوشته‌اند که عمار در چند جنگ خلفا از جمله در جنگ یمامه به فرماندهی خالد بن ولید شرکت کرد؛^۹ همچنانکه مقداد بن الأسود، دیگر صحابی خوب رسول خدا صلی الله علیه و آله، در فتح مکه - در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله - یکی از پرچمداران گروهی بود که خالد بن ولید فرماندهی آنان را به عهده داشت.^{۱۰}

۱۱) و نیز نوشته‌اند حُجر بن عدی بن حارث، صحابی ارجمند رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام، هم در سپاهی که شام را گشود و هم در

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۰۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۴؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۷۴.

۲. آية الله هاشمی رفسنجانی می‌گوید: «امام حسین علیه السلام در جنگ‌هایی که خلفا در اطراف مرزهای اسلام داشتند شرکت می‌کردند، در جنگ‌های جزیره العرب، در جنگ‌های افریقا، در جنگ‌های با رومی‌ها و با خیلی از مرزها و منجمله جنگی در ایران در جنگی که مسلمان‌ها به منطقه طبرستان لشکرکشی کردند... (جمهوری اسلامی، ۱۴/۱/۸۱، ص ۱۱).

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۱ و ۴۴۹؛ رسول جعفریان، تاریخ خلفا، ص ۱۰۶.

۴. تاریخ خلفا، ص ۱۱۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۰.

۵. بشارتی، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ص ۱۲۹.

۶. همان، ص ۷۷ پاورقی ۱. ۸. همان، ص ۷۰ و ۷۱.

۹. همان، ص ۳۱.

۱۰. آية الله جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ص ۷۲۱.

سپاهی که قادسیه را - و هر دو در زمان عمر روی داد - یکی از جنگجویان و از برجسته‌ترین سربازان بود.^۱

۱۲) همچنین گفته‌اند عدی بن حاتم طائی که از خوبان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود - آنچنان که از یاران پابرجای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز - در جنگ‌های نخيله، قادسیه، مدائن، جلولاء، نهاوند و شوشتر حضور، و سمت فرماندهی داشته است.^۲

۱۳) عبدالله بن خلیفه طائی نیز که از بزرگان یاران علی علیه السلام است در جنگ‌های عذیب، جلولاء، نهاوند و شوشتر از جنگجویان بنام بوده است.^۳

۱۴) صعصعة بن صوحان که از یاران نامدار علی علیه السلام است، روزی در روزگار خلافت عمر، عمر را که در مشکلی سخت، گرفتار آمده بود، یاری رساند و گره از کار او باز نمود.^۴

راستی با این نمونه‌ها که به گمان، مشتى از خروار است، همچنان باید بر این ایده پای فشرده که جنگ‌های خلفا، گونه‌ای سرگرمی برای مردم بوده است و سد و مانع، در راه انتشار اسلام؟! آیا پذیرفتنی است که درباره همکارى بزرگمردانى چون سلمان و عمار و حُجر بن عدی و عدی بن حاتم و دیگران، گفته شود که اینان به حقایق امور و به رأی ائمه علیهم السلام آگاه نبوده‌اند؟!^۵

پرسش دوم: شما - آقای ناقد محترم - با این دیدگاه که می‌گویید: «اگر بناست خالد ابن ولید سیف الاسلام باشد همان به که در غلاف باشد» با مأموریت‌های همین خالد ابن ولید از سوی شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله چه می‌کنید؟ مگر نه این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او (خالد بن ولید) را:

۱) در فتح مکه که در سال هشتم هجرت، روی داد به فرماندهی میمنه سپاه که یکی از مهم‌ترین و بزرگترین بخش لشکر بود و افراد پنج قبیله را در برمی‌گرفت، گماشت و مقداد، آن صحابی برجسته رسول الله صلی الله علیه و آله، یکی از دو پرچمدار او بود، در حالی که ابوذر غفاری در همین واقعه فرماندهی گروهی کمتر از $\frac{1}{3}$ گروه خالد را بر عهده داشت.^۶

۲) پس از فتح مکه، (او را) به فرماندهی گروهی به سوی بنی جذیمة فرستاد و در این

۲. صلح امام حسن علیه السلام، ص ۴۸۵.

۱. صلح امام حسن علیه السلام، ص ۴۴۶؛ تاریخ خلفا، ص ۱۱۹.

۳. همان، ص ۴۹۳. ۴. همان، ص ۴۸۹.

۵. گفته شده است: «وبالنسبة لاشترک بعض المخلصین من كبار الصحابة فی الفتوح، فالظاهر أنهم كانوا غافلین عن حقیقة الأمر... مع عدم اطلاعهم علی رأی الأئمة علیهم السلام فی هذه الفتوحات!» (سیدجعفر مرتضی، الحیة السیاسیة للإمام الحسن علیه السلام، ص ۱۴۰).

۶. دکتر آبتی رحمته الله، تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ص ۵۶۰؛ فروغ ابیدیت، ص ۷۲۱؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۹.

مأموریت بود که خالد شماری از مردان بنی جذیمه را در حالی که تسلیم شده بودند - و به قولی مسلمان هم بودند^۱ - از روی کینه شخصی، از دم تیغ گذراند.^۲

(۳) و نیز پس از فتح مکه (او را)، به نخله برای شکستن بت «عُزْی» و ویران‌سازی بتخانهٔ مربوطه، اعزام فرمود.^۳

(۴) در جریان جنگ تبوک که در سال ۹ هجری رخ داد (او را) به سرکردگی گروهی، سراغ اُکیدر پادشاه دومة الجندل فرستاد.^۴

(۵) و نیز (او را) در سال دهم به فرماندهی گروهی به سوی بنی الحارث بن کعب فرستاد.^۵

(۶) در همان سال، (او را) به فرماندهی دسته‌ای به سوی بنی عبدالمدان در نجران فرستاد.^۶

(۷) همچنین (او را) در رأس سرّیه‌ای به یمن فرستاد.^۷

(۸) او را به عنوان سفیر نزد قبیله دِیّان و بنی قنان فرستاد.^۸

به یاد داشته باشیم که بیشتر این مأموریت‌ها پس از جنایت فجیعی است که خالد ابن ولید دربارهٔ بنی جذیمه مرتکب شده است.

پرسش سوم دربارهٔ شناسنامه‌ی است که ناقد محترم از جنگ‌های خلفا و فتوحات آنان به دست داده‌اند. پرسش این است که آیا به راستی، دیدگاه اسلام و پیشوایان معصوم همین است که ایشان نشان می‌دهند؟

دربارهٔ جنگ‌های نام برده سخن بسیار است و ما اینجا از سر ناچاری، نیم‌نگاهی به آن خواهیم انداخت و آنچه را که می‌بینیم در چهار بخش، بازگو خواهیم کرد:

بخش یکم: پیامبر اکرم ﷺ پیشاپیش و بارها، همین فتوحاتی را که مورد اعتراض و اعتراض ناقد محترم قرار گرفته است ستوده، و به آن بشارت داده است:

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۱.
۲. دکتر آیتی، تاریخ پیامبر اسلام ﷺ - ص ۵۷۸؛ فروغ ابدیت، ص ۷۳۹؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۱.
۳. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۷۴؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۹.
۴. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۶۳۲؛ فروغ ابدیت، ص ۷۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۹.
۵. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۴۷؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۳۹.
۶. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۴۷؛ رسولی محلاتی، زندگانی حضرت محمد ﷺ، ج ۳، ص ۱۸۱.
۷. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۴۷؛ زندگانی حضرت محمد ﷺ، ج ۳، ص ۱۸۱، پاورقی؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۹۱.
۸. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۸۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۸.

سلمان فارسی رضی الله عنه می گوید: در جریان جنگ احزاب به کار کردن خندق مشغول بودیم که ناگاه به سنگی بزرگ برخوردیم و آن، کار ما را دشوار ساخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله کلنگ مرا گرفت و سه بار به آن سنگ زد که هر بار برقی جهید. گفتم پدر و مادرم فدای تو باد، این برق چه بود؟ گفت مگر تو هم آن را دیدی؟ گفتم آری، گفت خدای متعال با نخستین برق، کشور یمن؛ و با برق دوم، شام و مغرب زمین؛ و با برق سوم، مشرق زمین را برای من فتح کرد.^۱ عمرو بن عوف همین رخداد را به گونه زیر گزارش می کند: «... چون سلمان ماجرای آن برق ها و تکبیر آن حضرت به دنبال آنها را پرسید، پیامبر در حالی که دیگران نیز می شنیدند پاسخ داد: کلنگ نخست را که زدم و برق جهید در آن برق، قصرهای حیره و مدائن را... مشاهده کردم و جبرئیل به من خبر داد که امت من آن کاخ ها را فتح خواهند کرد؛ در دومین برق کاخ های سرخ سرزمین روم برایم آشکار شد و جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آنها چیره می شوند؛ و در سومین برق، قصرهای صنعا را دیدم و جبرئیل مرا خبر داد که امت من آن قصرها را می گشایند. پس بشارت باد شما را».^۲

عدی بن حاتم می گوید: «آنگاه^۳ که به پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و در آن دیدار، مسلمان شدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من گفت: اگر فزونی دشمن و کمی مسلمانان نمی گذارند، مسلمان شوی به خدا سوگند، روزی فرامی رسد که بر اثر گسترش اسلام و فزونی مسلمانان، زنی تنها از قادسیه به حج می رود، در حالی که از کسی نمی ترسد و کسی به او کار ندارد؛ روزی فرارسد که نیروهای اسلام تمام این کاخ های پرزرق و برق بابل را بگشایند و...».^۴

آقای ناقد ممکن است بگوید ما فتوحات انجام شده در زمان خلفا را مصداق این روایات و این بشارت ها نمی دانیم. معنای این سخن این است که - نعوذ بالله - اسلام جاری در این مناطق، اسلام نیست و مسلمانان این نواحی نیز مسلمان نیستند!!
بخش دوم: ائمه اهل البیت علیهم السلام به جنگ های خارجی مسلمین - به صورت کلی - به دید مثبت می نگریسته اند. برخی از پشتوانه های این برداشت، دلایلی است که در زیر می آوریم:

الف) دلواپسی های امیرالمؤمنین علیه السلام درباره جنگ های مسلمانان در روزگار خلفا و

۱. دکتر آبنی رضی الله عنه، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۳۰.

۲. رسولی محلاتی، زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳. آیه الله سبحانی، فروغ ابدیت، ص ۷۷۰؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۲۷.

۴. در سال نهم هجرت.

دل بستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ‌ها و نیز گره‌گشایی‌های او از کار خلفا که زمامدار جنگ‌ها نیز بوده‌اند.

ب) شرکت حسنین علیهما السلام در برخی از جنگ‌ها.

ج) شرکت برخی از اصحاب بلندآوازه رسول اکرم و ائمه علیهم السلام چونان سلمان و عمار و حُجر بن عدی، در فتوحات و اداره مناطق فتح شده، که بی تردید این اقدام از چنین نخبگانی، بدون موافقت امام معصوم علیه السلام نبوده است.

د) دفاع امام مجتبی علیه السلام از عثمان در روزهای محاصره، اقدامی که بی شک، برآمده از دستور و یا - دست کم - رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بوده است. این گزینه و مانند آن از این رو در برداشت ما مؤثر است که بدانیم جنگ‌های خارجی در رأس برنامه‌های خلفا به ویژه عمر و عثمان بوده است.

ه) خرید و فروش بردگان به دست آمده از همان جنگ‌ها - و جنگ‌های بعدی - توسط ائمه معصومین علیهم السلام و تصرف در غنائم فتوحات، بر اساس ضوابط مربوطه.

و) روایات رسیده از ائمه علیهم السلام درباره جنگ و جهاد که نگاه برخی از آنها به جنگ‌های جاری در زمان صدور روایت، غیر قابل انکار است.^۱ تنها در «ابواب جهاد العدو» جلد ۱۱ وسائل الشیعة، نزدیک به ۳۰۰ روایت نقل شده است.

ز) دعا‌های ائمه اطهار علیهم السلام درباره مرزداران و رزمندگان.^۲

۱. به احادیث زیر نگاه شود: وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب جهاد العدو، ب ۵، ح ۲؛ ب ۹، ح ۱؛ ب ۱۰، ح ۲؛ ب ۲۶، ح ۱. مثلاً آخرین حدیث (ب ۲۶، ح ۱) که صحیحه است و از تہذیب شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہ نقل شده است، متن آن در تہذیب، چنین است: «عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي نصر عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: ذكر له رجل من بني فلان، فقال: إنما نخالفهم إذا كنا مع هؤلاء الذين خرجوا بالكوفة، فقال قائلهم، إنما ولد فلان مثل الترك والروم وإنما هم من نفور العدو قائلهم» (تہذیب الاحکام، ج ۳، کتاب الجهاد و سیرة الإمام، ب ۱۱، ح ۳).

۲. مانند دعای امام سجاد علیه السلام (دعای بیست و هفتم صحیفه سجادیه): «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و حصّن نفور المسلمین بعرک و أید حمائها بقونک... و اعصدهم بالنصر... و أسهم عند لقائهم العدو ذکر دنیاهم الخداعة العرور... و اجعل الجنة نصب أعینهم... اللهم وقرّ بذلك مجال أهل الإسلام و حصّن به ديارهم... اللهم اغز بكلّ ناحية من المسلمین علی من یزائهم من المشرکین و أمّدهم بملائکة من عندک مردفین... اللهم و اعصم بذلك أعداءک فی أقطار البلاد من الہند و الروم و الترك و الخزر و الحبش و التوبة و الریح و السقالب و الذبالبه و سائر أمم الشریک... اللهم و ایما غازی غزاهم من أهل منک أو مجاهد جاهدہم من أتباع سننک لیكون دینک الأعلى و حزیک الأقوی و حظک الأوفی فلقه الیسر و هبّی له الأمر و تولّه بالتّصح... اللهم و ایما مسلم أہمّه أمر الإسلام و أحزنه نحرّب أهل الشریک علیہم فوی غزواً أو ہمّ بجہاد فقعده به ضعف... فاكتب اسمه فی العابدین و أوجب له ثواب المجاہدین و اجعله فی نظام الشهداء و الصالحین...»

نمونه دیگر بخشی از دعای وداع ماه مبارک رمضان است که در آن می‌خوانیم: «اللهم انصر جیوش المسلمین و استغفر أسرارهم و اجعل حائرک لهم جنّات النعم...» (بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۸۴).

بخش سوم: راز پیشرفت اسلام در جهان و نشستن آن بر دلها، پیش از آنکه بیرونی باشد، درونی است و برای یافتن و شناختن آن، درون این دین را باید کاوید و نه بیرون آن را. جنب و جوش در اینجا دینامیکی است و نه مکانیکی. آئین اسلام، مانند درخت تناوری است که دست قدرت خدا - بی واسطه - آن را در دامنه کوهی بزرگ و بلندبالا، رویانده باشد، درختی که نه به آبیاری این و آن وابسته است و نه به مراقبت دهقان و باغبان؛ نه از گرما باک دارد و نه از سرما. این ویژگی را خدای جهان آفرین به اسلام و قرآن خودش داده و گفته است: «هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه و لو کره المشرکون»؛^۱ «یریدون لیطفثوا نوراللّه بأفواههم واللّه متمّ نوره و لو کره الکافرون»؛^۲ «و یرید الله أن یحقّ الحقّ بکلماته و یقطع دابر الکافرین ○ لیحقّ الحقّ ویبطل الباطل و لو کره المجرمون»؛^۳ و نیز فرموده است: «إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون».^۴ خدای بزرگ نقش پیامبر گرامیش را نیز در این باره، در برابر خواست خود ناچیز شمرده و فرموده است: «و ما محمّد إلاّ رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم»؛^۵ «إنک لاتهدی من أحببت ولكنّ الله یهدی من یشاء و هو أعلم بالمهتدین»؛^۶ «لیس علیک هدیهم ولكنّ الله یهدی من یشاء».^۷

راستی اگر نبود این ویژگی خدادادی اسلام، آیا باورکردنی بود که با کردار ما مسلمانان، این دین همچنان زنده و نه زنده که این چنین پویا و بالنده بماند؟! رویکرد چشمگیر مردم در این سو و آن سوی جهان، به اسلام، از رویدادهای خیره‌کننده این روزهاست و کیست که نداند چه سرمایه‌های بزرگی در راه شکست و سرکوب آن به کار گرفته شده است؟

بنابراین اگر دیدیم دین خدا، اسلام، به دست زید و عمرو که ما از آنان دلخوش نیستیم، روتق گرفت - و یا در گذشته، چنین شده است - نباید روی در هم کشیم و «قیصریه‌ای را برای دستمالی به آتش بکشیم». زیرا این دین حق خداست که بر پای ایستاده است و پیشاپیش دیگران به جلو می‌رود و دلها و جانها را خواه ناخواه مسخر خود

نمونه دیگر بخشی از خطبه نماز جمعه است که در آن، خطیب می‌گوید: «اللّهم انصر جیوش المسلمین و عساکر

الموحدین، اللّهم وأعلّ حوزتهم و مناژهم و آمن سؤلهم...» (مصباح کفعمی، چاپ بیروت، سال ۱۴۲۲، ص ۹۴۴).

۱. النوبه / ۳۳ و الصف / ۹. ۲. الصف / ۸. ۳. الانفال / ۷ و ۸.

۴. الحجر / ۹. ۵. آل عمران / ۱۴۴. ۶. القصص / ۵۶.

۷. البقرة / ۲۷۲.

می‌کند. کوتاه سخن اینکه هر یک از عواملی که در هر زمان، نقشی در پیشرفت اسلام عهده‌دار شوند، اگر کنار بروند، جای آنان را دیگران پر می‌کنند. خدا می‌فرماید: «فإن يكفر بها هولا فهد وکلنا بها قوماً ليسوا بها بکافرين»^۱ و می‌فرماید: «مانسخ من آية أو نئسها نأت بخير منها أو مثلها ألم تعلم أن الله على كل شيء قدير»^۲. شگرف‌تر اینکه گاهی مردان و زنانی که خود بدکار و بی‌دین‌اند در پیشرفت اسلام، نقش آفرین می‌شوند و این بهترین و گویاترین گواه بر این است که اسلام، خود، پویا و پیشرو است. پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «إن الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر»^۳ و هم او می‌فرماید: «إن الله يؤيد هذا الدين بأقوام لاخلاق لهم»^۴.

جواهر لعل نهرو، از رهبران فقید هند، خاصیت دینامیکی اسلام را در پیشرفت و پویایی، زیبا بیان می‌کند؛ او می‌گوید: «شگفت‌انگیز است که این نژاد عرب که در طول قرونِ دراز، انگار در حال خفتگی به سر می‌بردند و ظاهراً از آنچه در سایر نواحی، اتفاق می‌افتاد، جدا و بی‌خبر بود، ناگهان بیدار شد و با نیرو و قدرتی شگرف دنیا را تهدید کرد و زیرو و ساخت. سرگذشت عرب‌ها و داستان اینکه چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و آفریقا، توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی به وجود آوردند، یکی از شگفتی‌های تاریخ بشری می‌باشد»^۵.

سپس می‌گوید: «اسلام پیام برادری و برابری را برای تمام کسانی که مسلمان می‌شدند همراه داشت و بدین‌قرار یک نوع دموکراسی برای مردم به وجود می‌آورد. این پیام برادری اسلامی در مقایسه با مسیحیت فاسد آن زمان نه فقط برای اعراب، بلکه برای مردم بسیاری از کشورهای دیگر هم که مسلمانان به آنجاها می‌رفتند، جذبه بسیار داشت»^۶.

هم او می‌گوید: «مذهبی که او - محمد ﷺ - مردم را بدان می‌خواند، به خاطر سادگی و صراحتش و به خاطر رنگ دموکراسی و برابری‌ای که با خود داشت، توده‌های مردم را در کشورهای همسایه جلب می‌کرد؛ زیرا آنها روزگاری دراز در تحت تسلط قدرت مطلقه پادشاهان مستبد و روحانیان و پیشوایان مذهبی مستبد به سر می‌بردند. آنها از نظام قدیمی، فرسوده شده بودند و برای یک تغییر وضع، آمادگی داشتند. اسلام این

۱. الأنعام / ۸۹

۲. البقرة / ۱۰۶

۳. فروع کافی، ج ۵، ص ۱۹.

۴. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۷۹؛ احیاء العلوم، ج ۱، ص ۴۳.

۵. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۳۱۷.

۶. همان، ص ۳۲۱.

تغییر را به آنان عرضه می‌داشت و از طرف آنها هم استقبال می‌شد؛ زیرا از بسیاری جهات، وضعشان را بهتر می‌ساخت و بسیاری از مفاسد قدیمی را پایان می‌داد. اسلام... این احساس را در هر فرد مسلمان به وجود می‌آورد که او عضو یک جامعه اخوت و برادری بزرگ است. به این جهت بود که اعراب از یک پیروزی به پیروزی دیگری نایل می‌شدند و اغلب بدون جنگ و مقاومت پیروز می‌گشتند. عرب‌ها در ظرف بیست و پنج سال پس از رحلت پیغمبرشان تمامی ایران و سوریه و ارمنستان و قسمتی از آسیای مرکزی را از یک سو، و مصر و قسمت‌هایی از شمال آفریقا را از سوی دیگر فتح کردند. مصر به آسان‌ترین صورت در مقابل عرب‌ها سقوط کرد...»^۱

یک پژوهشگر سرشناس کشورمان نیز یکی از عوامل نابودی امپراتوری بزرگ ایران را در مدتی کوتاه به دست عرب‌ها که ساز و برگ آنچنانی‌ای نداشتند، این‌چنین نام می‌برد: «نشر مبادی اسلام در ایران، و سادگی و بی‌پیرایگی این دین، به خصوص اصل عدالت و مساوات، که مردمان، این مساوات را می‌دیدند و بشارت آن را به این و آن می‌دادند».^۲

بخش چهارم: عملکرد مسلمانان در جنگ‌ها و فتوحات به خوبی قابل دفاع است و با نادیده گرفتن لغزش‌هایی اندک که مانند آن در هر درگیری دیگری نیز به چشم می‌خورد، می‌توان از مجموعه جنگ‌های مسلمانان - و نه هر آنچه در آن جنگ‌ها گذشته است مو به مو - دفاع کرد؛ و بر این پایه، می‌توان گفت که بی‌مهری‌های ناقد محترم و غیر او در این باره از سر انصاف نمی‌باشد. این درست است که کاستی‌ها و فزونی‌هایی در این جنگ‌ها بدون شک از این و آن سر زده است؛ اما باید پذیرفت که «جنگ جنگ است» و «در جنگ، نان و حلوا تقسیم نمی‌کنند». تاریخ چه جنگی را سراغ دارد که بتوان درباره آن، مو را از ماست کشید؟ آیا درست است که ما با اثرپذیری از دشمنان غربی بدسگال، بافته‌های پوچ آنان را بازگو کنیم؟! آیا می‌دانیم که اینان خود چه پرونده سنگین، سیاه و هولناکی دارند؟ بگذریم از وحشی‌گری‌های غریبان در جای جای دنیا، آیا می‌دانیم که اینان در جنگ‌های ۱۷۵ ساله صلیبی‌ای که خود آتش آن را افروختند، بر مسلمانان در خاورمیانه و فلسطین چه جنایاتی روا داشتند؟ تاریخ از یادکرد آن شرم دارد!!

نهر و می‌گوید: «سپاه صلیبی‌ها اجتماع در هم آمیخته و شگفت‌انگیزی از مردم

مذهبی و معتقد، با بدترین و فاسدترین مردم بود که برای هرکار و هرجنایتی آمادگی داشتند. در واقع این صلیبی‌ها یا بسیاری از آنها... پست‌ترین و ناشایسته‌ترین جنایت‌ها را مرتکب شدند. بسیاری از آنان در همان راه عزیمت خود، چنان سرگرم غارت و چپاول و بدرفتاری گشتند که هرگز حتی به حدود فلسطین هم نرسیدند...»^۱

آلبرماله، تاریخ‌نگار نامدار جهان می‌نویسد: «ریاست عالیۀ جنگ صلیب با خود پاپ بود^۲ و... به پاپ نوشت: اگر می‌خواهید بدانید با دشمنانی که در بیت المقدس به دست ما افتادند چه معامله شد، همین قدر بدانید که کسان ما در رواق سلیمان و در معبد، در لجه‌ای از خون مسلمانان می‌تاختند و خون تا زانوی مرکب می‌رسید.^۳ عموم روایات بر قتل عام شهادت می‌دهد. تقریباً ده‌هزار مسلمان در معبد، قتل عام شدند و هر کس در آنجا راه می‌رفت تا بند پایش را خون می‌گرفت. از کفار [مسلمانان] هیچ‌کس جان سالم به در نبرد و حتی زن و اطفال خردسال را هم معاف نمودند... پس از کشتار، نوبت به غارت رسید؛ کسان ما چون از خون‌ریزی، سیر شدند به خانه‌ها ریختند و هر چه به دستشان افتاد ضبط کردند. هر کس چه فقیر و چه غنی به هر جا وارد می‌شد، آن را ملک طلق خود می‌دانست و این رسم چنان جاری بود که گویی قانونی است که باید مو به مو رعایت شود»^۴. وی در ادامه می‌نویسد: «... ریشار کوردولیون (پادشاه انگلستان) دو سال دیگر در ارض اقدس ماند و آثاری از خود بروز داد، چنانکه... از زندگیش به وحشت می‌افتادند مثلاً یک بار ۲۶۰۰ نفر اسیر را سربرید زیرا فدیۀ آنها سرِ موقع نرسیده بود...»^۵.

غربی‌ها این داعیه‌داران تمدن و فرهنگ در جریان جنگ‌های وحشت بار صلیبی، به قتل و غارت مسلمانان بسنده نکردند؛ نهر و می‌نویسد: «بعضی از آنها در راه، به کشتار و قتل عام یهودی‌ها پرداختند و بعضی‌ها حتی برادران مسیحی هم مذهب خود را نیز قتل عام می‌کردند. به علت این بدرفتاری‌ها و زشت‌کاری‌ها، گاهی اوقات دهقانان کشورهای

۲. آلبرماله، تاریخ قرون وسطی، ج ۴، ص ۲۲۲.

۱. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳. نهر و نیز می‌نویسد: «بالاخره صلیبی‌ها توانستند... به فلسطین برسند. شهر بیت المقدس به جنگ آنها افتاد و مدت یک هفته در آن شهر، کشتار ادامه داشت و قتل عام و خونریزی هولناکی صورت گرفت. یکی از فرانسویان که خود شاهد آن وضع بوده است می‌گوید، در زیر سردر مسجد به قدری خون جمع شده بود که از زانو تجاوز می‌کرد و تا دهانهٔ اسب می‌رسید» (نگاهی

به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۴۲۳). ۴. آلبرماله، تاریخ قرون وسطی، ج ۴، ص ۲۲۶.

۵. همان، ص ۲۳۱.

مسیحی که بر سر راه صلیبی‌ها بودند، بر ضدّ ایشان قیام می‌کردند و ایشان را از سرزمین خود اخراج می‌کردند.^۱ او همچنین می‌نویسد: «یک گروه از صلیبی‌ها به قسطنطنیه [مسیحی‌نشین] رفتند و آن شهر را مسخر ساختند... در قسطنطنیه نیز خونریزی و قتل عام مهیبی صورت گرفت و قسمتی از خود شهر به دست مبارزان صلیبی آتش زده شد.»^۲ و آلبرماله در این باره می‌نویسد: «قشون صلیب در موقع تصرف قسطنطنیه خود را مجاهد و حدتِ دیانت می‌دانست و شهر را به مناسبت عصیانی که به پاپ می‌ورزید، مستحق تاراج می‌شمرد.»^۳ او می‌افزاید: «در تاراج قسطنطنیه، قشون، مانند اقوام جاهل معامله کرد؛ مثلاً مرمرها را خرد نمود، آثار مستظرفه را شکست تا سیم و زر و احجار کریمه آن را ببرد، مجسمه‌های مفرغی را که شاهکارهای هنرنمایی قدیم بود ذوب کرد تا پول از آن، سکه کند...»^۴.

خوب، اینک بینیم ناظران بی‌طرف و تاریخ‌نگاران منصف، درباره فتوحات اسلامی و جنگ‌های مسلمانان چه می‌گویند.

آلبرماله فرانسوی که تاریخ‌دان و تاریخ‌نویس معتبر و مشهور جهانی است می‌نویسد: «... مردم روم و فلسطین و شام و مصر، زیر بار مالیات، فرسوده، و به بهانه کفر و زندقه نیز مورد آزار بودند و از فرط آزرده‌گی، از شورش، ابا نداشتند و عرب را که میانه‌روی پیشه کرده، به اغماض و مامشات سلوک می‌کرد، منجی خود می‌دانستند. علاوه بر این، در میان ملل مغلوبه و مخصوصاً قوم بربر بسیاری اسلام آوردند و برای اعتلای این دین، وارد جانبازی شدند، چنانکه طارق - فاتح اسپانیا - شخصاً بربر و قشون او نیز مرکب از ۳۰۰ نفر عرب و ۱۲۰۰۰ بربر بود.»^۵

ویل دورانت می‌گوید: «وقتی که اعراب فاتح، در قرن هفتم [میلادی] به مصر و خاور نزدیک هجوم بردند، نیمی از نفوس آن قسمت‌ها مقدمشان را گرامی داشتند؛ زیرا آنان را آزاد سازنده خود از قید ظلم دینی، سیاسی و اقتصادی پایتخت بی‌زانس^۶ می‌دانستند.»^۷ ادوارد براون پس از بازگویی سخن پرفسور آرنولد که رفتار ستمگرانه موبدان زرتشتی و پادشاهان ایرانی کینه شدیدی در دل بسیاری از ایرانیان برانگیخته بود و از این‌رو استیلای عرب به منزله رهایی ایران و ایرانیان از چنگال ظلم و ستم تلقی

۲. همان، ص ۴۲۴.

۴. همان، ص ۲۳۴.

۷. تاریخ خلفا، ص ۱۱۱.

۱. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳. آلبرماله، تاریخ قرون وسطی، ج ۴، ص ۲۳۵.

۶. امپراتوری روم شرقی.

۵. همان، ص ۱۰۴.

می‌گردید، خود می‌افزاید: «مسلم است که قسمت اعظم کسانی که تغییر مذهب دادند، به طیب خاطر و به اختیار و اراده خودشان بود. پس از شکست ایران در قادیسیه، فی‌المثل ۴۰۰۰ سرباز دیلمی (نزدیک بحر خزر) پس از مشاوره تصمیم گرفتند به میل خود اسلام آورند و به قوم عرب ملحق شوند. این عده در تسخیر جلولا به تازیان کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار کردند و اشخاص دیگر نیز گروه‌گروه به میل و رغبت به اسلام گرویدند»^۱.

شهید مطهری رضوان الله علیه می‌نویسد: «... وقتی ایران به دست مسلمانان فتح شد، مردم ایران نه تنها عکس‌العمل مخالفی از خود نشان ندادند، خود برای پیشرفت اسلام، زحمات طاقت‌فرسایی کشیدند»^۲.

دکتر ناصرالدین صاحب الزّمانی می‌گوید: «توده مردم نه تنها در خود، در برابر جاذبه جهان‌بینی و ایدئولوژی ضدتبعیض طبقاتی اسلام، مقاومتی احساس نمی‌کردند، بلکه درست در آرمان آن، همان چیزی را می‌یافتند که قرن‌ها به بهای آه و اشک و خون، خریدار و جان‌نثار و مشتاق آن بودند و عطش آن را از قرن‌ها در خود احساس می‌کردند»^۳.

جلال آل احمد نوشته است: «اسلام پیش از آنکه به مقابله ما بیاید این ما بودیم که دعوتش کردیم... اهل مدائن تیسفون نان و خرما به دست در کوچه به پیشواز اعرابی ایستاده بودند که به غارت کاخ شاهی و فرش بهارستان می‌رفتند»^۴.

دکتر شهیدی در همین باره می‌گوید: «... این مردم ایران بودند که دیگر نمی‌توانستند فشار بیشتری را تحمل کنند و برای خود مخلص می‌طلبیدند. این مخلص بانگ مسلمانی بود که نخست در متصرفات عربی ایران و سپس در مرزهای جنوب و غرب این کشور شنیده شد»^۵.

او همچنین می‌گوید: «به طور خلاصه، سادگی و بی‌پیراگی و عدالت اسلامی را علل اصلی در همه فتوحات می‌توان دانست... مردمی که در درّه اردن و فلسطین ساکن شدند مسیحیت را قبول کردند. مردم مصر نیز پیرو این دین گردیدند... هنگامی که مسلمانان به این سرزمین‌ها رسیدند و در مقابل جزیه، مسیحیان را در دین و آداب دینی آزاد گذاشتند

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۵.

۴. تاریخ خلفاء، ص ۱۲۶.

۵. تاریخ تحلیلی اسلام تا امویان، ص ۹۹.

۳. همان.

و آنان خود را از فشار کلیسای کاتولیک رها دیدند، نفسی به راحتی کشیدند و برای آنکه دوباره به زیر سلطه رومیان نروند، با عرب در برانداختن آنان همکاری کردند. از روزهای فتح این سرزمین (سوریه) سندی در دست است که رفتار عادلانه عرب را بر این مردم در مقابل سختگیری رومیان به خوبی نشان می دهد. ابو عبیده جراح که از جانب عمر، فرماندهی سپاهیان مأمور سوریه را به عهده داشت، چون شنید هراکلیوس سپاه بزرگی را برای نبرد با او آماده کرده است، به حاکمان خود در شهرهای فتح شده، دستور داد، آنچه از مسیحیان به عنوان جزیه گرفته اند به آنان برگردانند و به ایشان بگویند ما این مال را برای آن گرفتیم که شما را در مقابل دشمن نگیهانی کنیم. اکنون سرنوشت ما معلوم نیست و ممکن است شکست بخوریم و نتوانیم تعهد خود را انجام دهیم. مسیحیان که چنین رفتاری را از فاتح سرزمین خود دیدند گفتند ما خواهان پیروزی شما بر رومیان هستیم؛ زیرا اگر آنان به جای شما بودند نه تنها چنین مالی را پس نمی دادند، بلکه آنچه را هم داشتیم از ما می گرفتند.^۱

از بلاذری نقل شده که در فتوح البلدان نوشته است: «زمانی که مسلمانان شهر حمص را به تصرف در آوردند، اما پس از آن، خود را درگیر جنگ یرموک دیدند و احتمال دادند که نتوانند از آن جان سالم در ببرند، خواستند خراجی را که برای یک سال از مردم شهر گرفته بودند به آنان بازپس بدهند... مردم حمص گفتند ولایت و عدالت شما برای ما دوست داشتنی تر از ظلمی است که در آن، به سر می بردیم؛ ما در کنار شما از شهر دفاع خواهیم کرد. درباره نبطی ها نیز تصریح شده است که سخت با مسلمانان همکاری می کردند و از آنجا که رومی ها به آنان ظنین نبودند به نفع مسلمانان جاسوسی می کردند»^۲.

با در یاد نگه داری آنچه گذشت - که خود مشتی از خروار است - بار دیگر به سخن آقای ناقد درباره جنگ های مسلمانان نگاه می کنیم؛ پس از آن، نمونه ای از آنچه می تواند پایه و مایه این گونه اظهارات باشد، و سپس دیدگاه شهید مطهری رحمته الله علیه را درباره این نوع نگرش، از نظر می گذرانیم:

آقای ناقد می گوید: «آیا فکر نکرده ایم که چهره اسلام خون ریز و بی رحم و نسل کش و ثروت اندوز و غارت گر که در کتب اروپاییان پر است، محصول همین فتوحات برق آسا و کشورگشایی های بی ضابطه بوده است»^۳.

از سرجان ملکم انگلیسی گزارش شده است که می‌نویسد: «پيروان پیغمبر عربی از پایداری و لجاجی که ایرانیان در دفاع ملک و مذهب خویش نمودند، چنان در خشم بودند که چون [به پیروزی] دست یافتند، هر چیزی را که موجب تقویت ملیت دانستند، عرضه تخریب و هلاک ساختند؛ شهرها با خاک یکسان و آتش‌کده‌ها با آتش سوخته شد و موبدان را... از دم تیغ گذراندند و کتب فضیلت ملت... [را] به معرض تلف آوردند»^۱.

شهید مطهری رحمته‌الله با این نگاه و پندار چنین برخورد می‌کند: «آنچه این - به اصطلاح - مورخ می‌گوید، خیلی تازگی دارد؛ زیرا در هیچ سند و مدرک تاریخی یافت نمی‌شود؛ ناچار باید فرض کنیم که این مورخ به سند و مدرکی دست یافته است که چشم‌احدی آن را ندیده و دست‌احدی به آن نرسیده است و مصلحت هم نبوده است که آن سند و مدرک افشا شود. آری ناچاریم چنین فرض کنیم؛ زیرا اگر چنین فرضی نکنیم، ناچاریم خدای ناخواسته در حسن نیت و کمال صداقت و نهایت راستگویی این مورخ عظیم‌الشأن... اندکی تردید روا داریم و چنین چیزی چگونه ممکن است؟! آنچه این مورخ در اسناد و مدارک غیرمرئی‌ای که جز در آرشیو وزارت امور خارجه انگلستان پیدا نخواهد شد، یافته است، این است که: اولاً برخلاف گفته همه مورخین، ایرانیان در دفاع از ملک و مذهب، پایداری و لجاج می‌نمودند و با آن همه پایداری‌ها و لجاج‌ها و با آن جمعیت فراوان که بالغ بر صد و چهل میلیون [نفر] در آن عصر تخمین زده شده است و با آن همه ساز و برگ‌ها، از یک جمعیت چهل، پنجاه هزار نفری عرب پابرنه که از لحاظ عدد کمتر از یک دهم سربازان تحت‌السلاح ایران بودند و از لحاظ ساز و برگ جنگی طرف مقایسه نبودند و به فنون جنگی آن روز نیز چندان وارد نبودند، شکست خوردند، پس قطعاً این شکست را طبق اظهارات این نویسنده باید به حساب پیروزی ملت ایران گذاشت، نه به حساب نارضایتی آنها از حکومت و آیین و نظامات داخلی خود و نه به حساب جاذبه آیین و ایدئولوژی جدید به نام اسلام! ثانیاً شهرهای ایران [که] به وسیله اعراب مسلمان با خاک یکسان شده است، این شهرها در کجا بوده و چه نامی داشته است و در کدام کتاب تاریخ نام آنها برده شده است؟! جوابش را خود سرجان ملکم باید بدهد.^۲ ثالثاً... اینکه مورخینی مانند مسعودی و مقدسی و غیر آنان نوشته‌اند که تا

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۷۶.

۲. از آقای ناقد محترم می‌پرسیم جز پیمان‌شکنی‌ای که سعید بن عاص در گشودن دژی در طبرستان و در پی آن، کشتن ننی چند از مردان پناه گرفته در آن دژ، که در برخی نوشته‌های تاریخی ما (مانند تاریخ طبری) آمده است و موارد بسیار نادر دیگری

زمان آنها (در حدود قرن چهارم) هنوز آتشکده‌ها باقی و پابرجا بوده است و حتی امرای مسلمان ضمن پیمان عهد، متعهد می‌شدند که معابد اهل کتاب و از آن جمله مجوس را حفظ کنند، مطلبی است که آقای سر جان ملکم نمی‌خواهد بحثی درباره آن بکند...^۱ صلاح‌الدین ایوبی نیز که کلاهی از نمد مهرورزی آقای ناقد به دست آورده است،^۲ در سخن دیگران به گونه‌ای دیگر شناسانده شده است:

نهر و درباره وی می‌گوید: «صلاح‌الدین جنگاور دلیری بود که به خاطر مردانگی و جوانمردیش مشهور می‌باشد، حتی سربازان صلیبی که با صلاح‌الدین جنگیده‌اند، جوانمردی و مردانگی او را ستوده‌اند... [این] پادشاه مسلمان با آنکه سخت گرفتار و سرگرم جنگ‌های صلیبی بود، مدارس و بیمارستان‌های متعددی بنا کرد».^۳ آلب ماله نیز درباره صلاح‌الدین گفته است: «سلطان صلاح‌الدین در تقوی و رشادت و سخا نظیر مشهورترین خلفای عرب است».^۴

مرحوم دهخدا درباره او می‌نویسد: «چون اهل صلیب به پاره‌یی از سواحل قدس و شام استیلا یافته بودند وی به قصد ممانعت به کرات حمله و هجوم شدید آغاز کرد و شکست عظیمی بد آنها داد. در آن زمان، متعصبان صلیبی مانند بلای ناگهانی از هر طرف فرنگستان به ممالک مسلمانان هجوم آورده بودند؛ ولی در سایه رشادت و شجاعت صلاح‌الدین آن آفت از مسلمانان دفع شد و چند تن از سلاطین و پرنس‌های نامی ایشان اسیر این قهرمان گردیدند... او مردی جسور، شجاع، عادل، کریم، رؤوف، دانا به علوم زمان و حتی علم طب بود و فضایل وی را اروپاییان هم انکار نمی‌کنند و الفضل ما شهدت به الأعداء... [اروپاییان در دوران جنگ‌های صلیبی] در اثر مشاهده عمران و آبادی در ممالک اسلامی در عهد صلاح‌الدین، از خواب غفلت بیدار شدند و به سامان

که در مقایسه با دیگر جنگ‌های دنیا ناچیز است و ما بعداً خواهیم گفت که در جنگ‌های خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام نیز تخلقات قابل ملاحظه‌ای از جانب سربازان و افراد تحت امر سر می‌زده است، جاهایی که سپاه اسلام خون‌ریزی و بی‌رحمی و نسل‌کشی و تروتنندوزی و غارت‌گری کرده است کجاها است؟ آنها را نام ببرید. اندوه‌زا و شگفت‌آور است که ایشان می‌گویند: «ما هر چه را در کتب شرق شناسان آمده است صحیح نمی‌دانیم، ولی با منابع تاریخی اسلامی خودمان چه کنیم؟ آنها را که نمی‌توانیم مخفی کنیم!!» (ص ۱۷۹، س ۱۰).

۱. خدمات مقابل اسلام و ایران، ص ۱۷۷.

۲. ایشان درباره صلاح‌الدین می‌گویند: «فتوحات صلاح‌الدین فجایعی به دنبال داشت که قابل اغماض نیست. این کشورگشایی‌ها که در آنها نه حرمت زنان، کودکان، پیران و نسل بشری رعایت می‌شد و نه منابع کشاورزی... فتوحات نبود، بلکه ایجاد سد و مانع در راه انتشار اسلام... بود» (ص ۱۷۹، س ۲۲).

۳. تاریخ قرون وسطی، ج ۴، ص ۲۲۹.

۴. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۴۲۴ و ۴۲۸.

دادن کارهای خود پرداختند»^۱.

آقای ناقد در دنبالهٔ تعبیرات بی‌پایه و غیرمنصفانهٔ خود دربارهٔ جنگ‌های مسلمانان می‌نویسد: «حقیقت این است که شیوهٔ هشتاد جنگ پیامبر ﷺ با این کشورگشایی‌ها کاملاً متفاوت بود»^۲.

با تصحیح عدد ۸۰ به ۱۰۹،^۳ نگاه زودگذری به جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ خواهیم کرد تا ببینیم آیا «حقیقت» همان است که ناقد محترم ابراز داشته‌اند و یا چیز دیگری است؟

(۱) در سؤال سال اول هجرت برای اولین بار پرچم جنگ و جهاد در اسلام برافراشته شد و پیامبر ﷺ گروهی را به فرماندهی عمزادهٔ خود، عبیده بن الحارث ابن عبدالمطلب، به سوی مشرکان قریش روانه کرد. در این سریه، سعد بن ابی وقاص - ظاهراً خودسرانه و خارج از نظام فرماندهی - تیری به سمت مشرکان پرتاب کرد و آن تیر به عنوان اولین تیری که در اسلام از کمان خارج شده است، در تاریخ ثبت شد»^۴.

(۲) در رجب سال دوم هجرت، پیامبر اکرم ﷺ عمه‌زادهٔ خود عبدالله بن جحش را در رأس یک گروه ۸ یا ۱۲ نفره به یک مأموریت اطلاعاتی فرستاد. یکی از افراد این گروه هنگامی که آنان با کاروانی از قریش برخوردند، با تیراندازی خودسرانه، یک نفر از قریشیان به نام عمرو بن حضرمی را کشت و سپس مسلمانان دو نفر از مشرکان را اسیر کردند و اموال آنان را به غنیمت گرفتند و به مدینه آمدند. این اقدام در آخرین روز ماه رجب که از ماه‌های حرام است واقع شد. رسول اکرم ﷺ از شنیدن ماجرا ناراحت شد و گفت من که شما را به جنگ - آن هم در ماه حرام - فرستاده بودم، چرا چنین کردید؟ و از این رو، به غنائم آنان دست نزد تا اینکه آیاتی نازل شد و مشکل را حل کرد»^۵.

(۳) در سؤال سال سوم هجرت که جنگ احد روی داد، پیامبر اکرم ﷺ عبدالله ابن جُبَیر را به سرکردگی پنجاه نفر به نگهبانی از دهانهٔ مهم کوه عینین گماشت و فرمود شما اینجا را رها نکنید و نگذارید دشمن از اینجا نفوذ کند، خواه ما پیروز شویم و یا مغلوب. اگر کشته شدیم ما را یاری ندهید و اگر پیروز شدیم و به جمع آوری غنائم پرداختیم با ما

۱. لغت نامهٔ دهخدا، واژه «صلاح‌الدین».

۲. دکتر آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۳۸ تا ۲۴۷.

۳. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۴۹؛ فروغ ابدیت، ص ۳۸۷؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲.

۴. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۵۱؛ فروغ ابدیت، ص ۳۸۹؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵.

۵. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۷۹، س ۱۱.

همراه نشوید. ولی آنگاه که سپاهیان اسلام پس از درگیری کوتاهی پیروز شدند و با فرار مشرکان به جمع آوری غنائم پرداختند، اکثر افراد تحت امر عبدالله محل مأموریت خود را رها کردند و به جمع کردن غنیمت روی آوردند. در این هنگام، خالد بن ولید که آن نقطه مهم را از اول زیر نظر داشت، با مشاهده کم شدن نگهبانان آن، عده‌ای از مشرکین را فرا خواند و به آن، یورش برد و با کشتن افراد باقی مانده در آن دهانه حساس، از کوه سرازیر شد و به کشتار مسلمانان پرداخت. شکست مسلمین در جنگ احد از همین نافرمانی افراد تحت امر عبدالله بن جبیر ناشی شد.^۱ قرآن مجید نیز از این نافرمانی به عنوان عصیان یاد کرده است: «... و عصیتم من بعد ما أریکم ماتحبون».^۲

(۴) در قضیه حدیبیه در سال ششم هجرت پس از آنکه پیمان صلح بسته شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم فرمود از احرام خارج شوید؛ اما کسی اطاعت نکرد. پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این دستور را تکرار کرد و کسی ترتیب اثر نداد. پیامبر صلی الله علیه و آله به خیمه خود رفت و از مردم نزد ام سلمه - که در آن سفر همراه او بود - گله کرد...^۳

(۵) عمرو بن أمیه ضمری از سفر یا سریه‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به آن، فرستاده بود به مدینه بازمی‌گشت که در راه، دو نفر را از روی بدگمانی و بدون دلیلی موجه، کشت؛ و از قضا آن دو نفر از قبیله‌ای بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان پیمان عدم تعرض بسته بود. برای تهیه دیه همین دو نفر بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به بنی النضیر مراجعه کرد و در آنجا مورد سوء قصد یهودیان قرار گرفت.^۴

(۶) غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام بازگشت مسلمانان از جنگ خیبر، با تیری که پرتاب کننده آن مشخص نشد کشته شد. مردم گفتند بهشت بر او گوارا باد؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود بالاپوشی را که بر تن داشت، از غنائم دزدیده بود و همین او را جهنمی کرد. یکی از کسانی که این سخن را شنیده بودند، گفت: یا رسول الله من هم خودسرانه دو بند کفش از غنائم برداشته‌ام...^۵ عدد سربازان اسلام در این جنگ ۱۲۰۰ نفر بود.^۶

(۷) در جریان فتح مکه با این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرماندهان سپاه ده هزار نفری خود را

۱. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۱۳؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۰.

۲. آل عمران / ۱۵۲.

۳. رسولی و محلاتی، زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ج ۳، ص ۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۴.

۴. فروع ابیدیت، ص ۵۰۵؛ زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۱۴۴؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۹۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۱.

۵. فروع ابیدیت، ص ۶۶۱؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۸.

۶. تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ص ۵۱۵.

فراخواند و تصمیم خود را مبنی بر مسالمت آمیز بودن فتح مکه، به آنان فهماند. سعد ابن عباده که یکی از فرماندهان و پرچم‌داران بود با شعار «الیوم یوم الملحمة، الیوم تُسْتَحَلُّ الحُرمة» (امروز روز جنگ است، امروز جان و مال شما بر ما حلال است) وارد مکه شد. آنگاه که این خبر به پیامبر ﷺ رسید، بی درنگ سعد را برکنار فرمود.^۱

در همین قضیه (فتح مکه) گروهی که خالد بن ولید فرماندهی آنان را به عهده داشت، ۲۸ نفر از مکیان را در درگیری‌های هنگام ورود به شهر، از پای در آوردند.^۲

۸) پیامبر اکرم ﷺ در بازگشت از مکه پس از فتح آن، خالد بن ولید را به سرکردگی شماری از سربازان اسلام به منظور تبلیغ و ترویج دین و نه جنگ و خونریزی به سوی بنی جذیمة بن عامر فرستاد و دستور داد خونی نریزد و از در جنگ وارد نشود. اما خالد بر آنان تاخت و شماری از آنان را کشت و شماری دیگر را به اسیری گرفت و شبانگاه به افراد تحت امر خود دستور داد، هرکس اسیری دارد، او را بکشد که برخی از آنان چنین کردند. تاریخ‌نویسان گفته‌اند این بندگان خدا مسلمان بودند و همان شب، اذان گفته و نماز خوانده بودند.^۳

۹) در سال دهم هجری هنگامی که علی رضی الله عنه در مأموریت یمن به سر می‌برد، در پایان مأموریت شنید که پیامبر اکرم ﷺ برای انجام مراسم حج (همان که بعدها حجة الوداع نامیده شد) راهی مکه شده است، با سربازان تحت امر خود راهی مکه شد و در بین راه، فرماندهی گروه را به یکی از افراد آن سپرد و خود برای دیدار پیامبر ﷺ و پیوستن به او در مناسک حج، دوان‌دوان روانه مکه شد. پیامبر ﷺ، علی رضی الله عنه را پس از دیدار و روشن شدن برنامه‌های حج به سوی همراهان خود بازگرداند تا او خودش آنان را به مکه برساند. علی رضی الله عنه آنگاه که طبق دستور، نزد گروه برگشت، جامه‌هایی که بابت جزیه از مردم نجران گرفته بودند تا به پیامبر ﷺ برسانند را، در بر سربازان دید. علی رضی الله عنه از این کردار، سخت برآشفته و جامه‌ها را از تن آنان در آورد و برای سپردن به پیامبر اکرم ﷺ بسته‌بندی نمود.^۴

۱۰) پیامبر اکرم ﷺ در واپسین روزهای زندگی، لشکر انبوهی به فرماندهی اسامة

۱. فروع ابدیت، ص ۷۲۴ و ۷۳۰؛ زندگانی حضرت محمد ﷺ، ج ۳، ص ۹۳؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۹.

۲. فروع ابدیت، ص ۷۲۵؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۶۱؛ زندگانی حضرت محمد (ص)، ج ۳، ص ۹۴؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۰.

۳. فروع ابدیت، ص ۷۳۹؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۷۸؛ زندگانی حضرت محمد ﷺ، ج ۳، ص ۱۰۵؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۰؛ تاریخ

یعقوبی، ج ۲، ص ۶۱. ۴. فروع ابدیت، ص ۸۳۰؛ زندگانی حضرت محمد ﷺ، ج ۳، ص ۱۸۵.

ابن زید، برای رفتن به سوی روم آماده ساخت و سران مهاجر و انصار را با ذکر نام به پیوستن به آن، مأمور کرد و در روزهایی که در بستر بیماری آرمیده بود، بارها بر راه افتادن آن لشکر تأکید ورزید. ولی سوگمندان، سران قوم، و خود اسامه، این پا و آن پا کردند و به بهانه بیماری پیامبر ﷺ از رفتن سرباز زدند و هرگز دستور پیامبر ﷺ را اجرا نکردند و نرفتند.^۱

آنچه گفته شد نمونه‌هایی بود از نافرمانی‌هایی که در دهه نخست هجرت و در روزگار زندگانی پیامبر ﷺ از مسلمانان سر می‌زد و برخی از آنها آنچنان که دیده شد در کنار چشم و گوش پیامبر ﷺ رخ می‌داد. با اطمینان می‌توان گفت که جست‌وجو، نمونه‌های بیشتری را به دست می‌دهد؛ چنانکه بی‌تردید همه آنچه بوده، گزارش نشده است. رفتار لشکریان امیرالمؤمنین و امام مجتبیٰ علیه السلام با آن دو پیشوای معصوم نیز داستان‌های بس غم‌انگیز دیگری دارد.

خوب، از ناقد محترم برای بار دیگر، می‌پرسیم:

وقتی یک گروه هشت یا دوازده نفره به سرکردگی عموزاده رسول خدا ﷺ به مأموریت می‌رود و دست به کاری ناخواسته و ناشایست مانند کشتن دو نفر در ماه حرام بدون دستور فرماندهی کل، بلکه با نافرمانی از دستور بازدارنده او می‌زند؛ وقتی یک نفر در بازگشت از مأموریت واگذار شده از سوی پیامبر ﷺ، دو نفر را بی‌جهت می‌کشد؛

وقتی غلام پیامبر ﷺ در کنار آن حضرت، به بیت‌المال دستبرد می‌زند؛ وقتی در فتح مکه یک فرمانده مورد اعتماد بر خلاف دستور پیامبر ﷺ، شعارهای تند و رعب‌آور سر می‌دهد و فرمانده دیگری خون‌ریزی می‌کند و دستور بازدارنده رسول خدا ﷺ را ندیده می‌گیرد؛

وقتی فرمانده‌ای از به کار بستن دستور پیامبر ﷺ سرپیچی می‌کند و شماری از مردم بی‌گناه - و احتمالاً مسلمان - را با ناجوانمردی و سنگدلی، به خاک و خون می‌کشد؛ وقتی سربازان تحت امر فرماندهی چونان علی علیه السلام، بی‌باکانه به بیت‌المال دست‌درازی می‌کنند؛

و بالاخره وقتی دستور از پس دستور پیامبر بزرگ خدا ﷺ در روانه شدن سپاه اسامه، کارگر نمی‌افتد؛

شما از فرماندهان و سربازان شرکت‌کننده در جنگ‌ها و فتوحات اسلامی که گاهی عدد آنان به شصت هزار نفر می‌رسیده است،^۱ چه انتظاری دارید؟ به ویژه اگر فاصله دور و دراز بین رسول الله ﷺ و خلفا را از لحاظ محبویت و نفوذ کلام و جهات دیگر در نظر بگیرید. آیا با همه این ملاحظات، باز هم می‌توان گفت: «حقیقت این است که شیوه جنگ‌های پیامبر ﷺ با این کشورگشایی‌ها کاملاً متفاوت بوده است»؟!^۲

■ ۱۳. «گفته می‌شود یکی از موانع بزرگ در راه وحدت اسلامی سب و لعن صحابه در بین امامیه است... آیا اینها به معنای تصحیح اعمال دشمنان اهل بیت ﷺ و خوب دانستن آنان است، یا به معنای از بین بردن حالت نفرت در بین مسلمانان، یا به معنای جست و جو نکردن در پرونده دشمنان و سکوت در برابر سیره آنهاست یا به این معناست که در برخورد با پیروان آنها نباید احساساتشان را به آتش کشید که باعث فتنه‌های اجتماعی و دور شدن آنها از اهل بیت پیامبر ﷺ بشود؟»^۳

به نظر این جانب جز گزینه اول، دیگر گزینه‌هایی که ناقد گرامی مطرح کرده‌اند همه درست است؛ به ویژه گزینه دوم و چهارم. بی‌تردید، دانشمندی بزرگ و پیرو مکتب اهل بیت ﷺ مانند آیه‌الله واعظزاده خراسانی - که من تاکنون ایشان را از نزدیک ندیده‌ام و تنها با پاره‌ایی از آثار علمی و فکری وی آشنا شده و ستایش مقام معظم رهبری دام‌ظله درباره او را شگوهنده یافته‌ام -^۴ در راه تصحیح اعمال دشمنان اهل بیت ﷺ، گام نمی‌گذارد؛ بلکه به نظر می‌رسد سخن او این است که:

اولاً: باید ببینیم آیا پیروان مذاهب گوناگون اسلامی که توده‌های میلیونی مسلمانان را تشکیل می‌دهند، دشمنان اهل بیت‌اند؟ نه، هرگز؛ آنان دوست‌داران اهل بیت‌اند و دوستی بسیاری از آنان با اهل بیت کمتر از دوستی ما شیعیان با آنان - ﷺ - نیست. چرا باید ما سر بی‌صاحب بتراشیم و چرا یک میلیارد مسلمان را به ناحق دشمن اهل بیت قلمداد کنیم و سپس در صدد مبارزه با آنان برآییم؟!^۵

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۰۱؛ تاریخ خلفاء ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۸۰، س ۱۴.

۳. رهبر ارجمند انقلاب اسلامی در حکم مسئولیت آقای تسخیری، نوشته‌اند: «اکنون که جناب علامه فرزانه آقای حاج شیخ محمد واعظزاده پس از سال‌ها تلاش مفید در مقام دبیر کلی مجمع تقریب مذاهب اسلامی، استعفا کرده‌اند، ضمن تقدیر صمیمانه از سعی مشکور ایشان...» (جمهوری اسلامی، ۱۳۸۰/۷/۱، ص ۴).

آیا اهل بیت علیهم السلام دشمن واقعی ای که نه تنها با اهل بیت، که با قرآن و اسلام، دشمن است و آن استکبار جهانی به سرکردگی آمریکای جهان‌خوار و صهیونیسم جنایت‌پیشه است ندارند؟! و آیا سلاحی کاری‌تر و برنده‌تر از جدایی و تفرقه ما مسلمانان برای این دشمن خطرناک و مشترک، وجود دارد؟ چرا باید ما به دست خود سلاح به دست دشمن بدهیم و تیشه به ریشه خود بزنیم؟ فقیه و عارف روشن ضمیر آیه‌الله العظمی بهجت دام‌ظله می‌فرماید: «تمام گرفتاری‌های مسلمانان از تفرقه و جدایی میان آنان است. ما باید تلاش گسترده‌ای را برای ایجاد وحدت بین مسلمانان صورت دهیم که در این حال، موفق خواهیم بود. دشمنان همّت خود را مصروف آن کرده‌اند تا با دادن رشوه به زمامداران، زمینه اختلاف بین مسلمانان را فراهم کنند که هوشیاری توطئه آنان را نقش بر آب می‌کند».^۱ رهبر فرزانه‌مان نیز می‌گویند: «در برهه کنونی، آشکارا احساس می‌کنیم که دست‌های تفرقه‌افکن بر تلاش خود افزوده‌اند و با تحریک احساسات فرقه‌ای در جهت عکس آرمان برادری و اتحاد، به تکاپویی شیطنت‌آمیز سرگرمند. شناسایی این طرفندها و در پیش گرفتن شیوه‌های عالمانه و برخاسته از تدبیر، در خشتی کردن آن، از جمله نیازهای مبرم کنونی است».^۲ شهید مطهری رحمته الله علیه می‌فرماید: «یکی از ابتلائات مسلمین این است که... گذشته از پاره‌ای اختلافات عقیده‌ای، دچار توهّمات بیجای بسیاری درباره یکدیگر می‌باشند. در گذشته و حال، آتش افروزانی بوده و هستند که کوشش‌شان بر این بوده و هست که بریدنی‌های مسلمین نسبت به یکدیگر بیفزایند. تهدیدی که از ناحیه سوء تفاهمات بیجا و خوب درک نکردن یکدیگر متوجه مسلمین است بیش از آن است که از ناحیه خود اختلافات مذهبی متوجه آنها است. مسلمانان از نظر اختلافات مذهبی طوری نیستند که نتوانند وحدت داشته باشند، نتوانند با یکدیگر برادر و مصداق *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ* بوده باشند، زیرا خدایی که همه پرستش می‌کنند یکی است، همه می‌گویند *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*، همه به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان دارند و نبوت را به او پایان یافته می‌دانند و دین او را خاتم ادیان می‌شناسند، همه قرآن را کتاب مقدس آسمانی خود می‌دانند و آن را تلاوت می‌کنند و قانون اساسی همه مسلمین می‌شناسند، همه به سوی یک قبله نماز می‌خوانند و یک بانگ به نام اذان برمی‌آورند، همه در یک ماه معین از سال که ماه رمضان است روزه می‌گیرند، همه روز فطر و اضحی را عید خود می‌شمارند، همه

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۸۱/۱/۲۵، ص ۴.

۲. همان، ۱۳۸۰/۷/۱، ص ۴.

مراسم حج را مانند هم انجام می دهند و با هم در حرم خدا جمع می شوند و حتی همه خاندان نبوت را دوست می دارند و به آنها احترام می گذارند. اینها کافی است که دل‌های آنها را به یکدیگر پیوند دهد و احساسات برادری و اخوت اسلامی را در آنها برانگیزد ولی... ولی امان از سوء تفاهمات، امان از توهمات و تصورات غلطی که فُزُق مختلف درباره یکدیگر دارند و امان از عواملی که کاری جز تیره تر کردن روابط مسلمانان ندارند...!^۱

یک استاد محترم به تازگی در پیرامون این دیدگاه که: «موضوع مودّت اهل بیت چون در قرآن [کریم] هم آمده، از ضروریات اسلام است و به نظر می رسد شیعیان نمی دانند [که] اهل سنت هم به مودّت اهل بیت قائل هستند»، گفته است: «بله، این حقیقتی است. در اینجا دو مسأله وجود دارد یکی مسأله وهابی ها و دیگری اکثریت مسلمانان که دوستدار و عاشق اهل بیت اند که باید این دو را از یکدیگر کاملاً متمایز کرد. اهل سنت در مواردی، بیشتر از شیعه، اهل بیت را دوست دارند... بنده پس از مطالعات زیاد متوجه شدم که مشکل بزرگ وهابیان مسأله توسل است، آن‌ها با پیامبر ﷺ و حضرت علی و اهل بیت ﷺ مخالف نیستند؛ اما آنها اشتباهی در معنا و مفهوم توسل دارند... نباید تمام اینها را در ردیف مخالفان اهل بیت قلمداد کنیم... آنها هم به شیعیان، غالی یا رافضی می گویند که از نظر ما همه آنها مطروداند؛ اما متأسفانه برخی از اهل سنت این کلمه را به کل شیعه، تعمیم داده اند. به هر حال بیشترین احادیث را در فضایل اهل بیت، در میان کتب اهل سنت می یابیم و حتی کتاب بزرگ الغدیر علامه امینی، همه احادیثش در باب فضایل اهل بیت، از کتب اهل سنت اخذ شده است... در جلد اول تفسیر کبیر فخر رازی آمده است که ما هرچه را فراموش کنیم این را فراموش نمی کنیم که قول علی ﷺ بر قول صحابه دیگر اولویت دارد؛ زیرا پیامبر فرموده اند: علی مع الحق والحق مع علی... به تعبیر امام راحل ﷺ نباید همه را به یک چوب برانیم، باید فرق بگذاریم بین سنی ناصبی طرفدار یزید و کسانی که موافق اهل بیت اند... ما متأسفانه بسیاری از دوستان را در ردیف دشمنان قلمداد کرده ایم»^۲.

ثانیاً اگر در گذشته های دور، کسانی فریضه مهم مودّت اهل بیت ﷺ را رعایت نکرده اند، آیا ما از توده های مسلمانان در درازای روزگار می خواهیم که تاوان آن را پس

۱. حج، چاپ اول، اسفند ۱۳۸۰، ص ۱۰.

۲. دکتر بی آزار شیرازی، کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ماه / ۱۳۸۰، ص ۱۲.

بدهند؟ آیا این نه همان است که گفته‌اند: «به کرمان خطا کرد آهنگری به کاشان زندن گردن مسگری»؟!۱

بله، دور نیست که بسیاری از مسلمانان سنی مذهب، از ما شیعیان خوششان نیاید، اما ما نباید این را به معنای دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر کنیم؛ ما باید حساب خودمان را از اهل بیت علیهم‌السلام جدا کنیم همان‌گونه که کل مسلمانان باید حساب خودشان را از اسلام و قرآن جدا کنند (اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست). اینکه خوش نیامدن آنان از ما به معنای بی‌مهری آنان به اهل بیت علیهم‌السلام باشد، در صورتی درست بود که ما همان‌گونه می‌بودیم که اهل بیت می‌خواستند، در حالی که ما چنین نیستیم و یا در صورتی درست بود که ناخشنودی آنان (مسلمانان دیگر) از ما شیعیان، به خاطر دلبستگی و مهرورزی ما به اهل بیت علیهم‌السلام می‌بود؛ در حالی که این دوفرض نیز درست نیست؛ زیرا آنان نیز چون ما، اهل بیت علیهم‌السلام را دوست دارند. از این رو باید رمز و راز مسأله را در جای دیگری پیدا کرد و آن شاید، در بدبرخوردی‌ها و تندی‌ها، خودپسندی‌ها و خردمندانه رفتار نکردن‌های بسیاری از ما نهفته باشد؛ همان که نمونه‌اش امروزه می‌تواند روضه‌خوانی‌های آتشین و بی‌پرده ما بویژه در کنار بقیع و دیگر مواقع حج و عمره و پخش آن و امثال آن از صدا و سیمای سراسری و برون‌مرزی و اینترنت باشد، کاری که بی‌تردید به نفع اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نیست و گمان نمی‌رود که این روش‌ها مورد تأیید ائمه علیهم‌السلام باشد. پیش از این از حدیثی یاد کردیم که چون به امام صادق علیه‌السلام گزارش می‌شود که مردی در مسجد، آشکارا، دشمنان شما اهل بیت را سب و لعن می‌کند، می‌فرماید: «ما له لعنه الله تعرّض بنا...»^۱

کنکاشی در کتاب خدا و رفتار و گفتار رهبران دینی معصوم، به ما می‌آموزد که یکی از خواسته‌های اسلام از پیروان خود، در کنار خدا ترسی و پرهیزکاری، ادب، متانت و خرد ورزی در سخن و کردار است و این خواسته‌ها از شیعیان دو چندان است. آموزه دیگر این‌که جایگاه هر کس را در پیشگاه خدا، با ترازوی حقیقت و واقعیت می‌سنجند و لاف و گزاف در این عرصه، ارزشی ندارد. و دیگر اینکه خودپسندی دینی همان‌گونه ناپسند است که خودپسندی اخلاقی.

نمونه‌های زیر را از متون دینیمان بنگرید:

پروردگار عالمیان می‌فرماید: «لیس بأمائیکم ولا أمانی أهل الکتاب من یعمل سوءاً

يُجَزَّ به»^١ و هم او می فرماید: «قالت الأعراب أمتنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولمَّا يدخل الإيمان في قلوبكم»^٢ و می فرماید: «ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على ما في قلبه وهو ألد الخصام»^٣ و می فرماید: «مثل الذين حُمِّلوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الجمار يحْمَلُ أسفاراً»^٤ و می فرماید: «فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ○ ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره»^٥.

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «أيتها الناس إنه ليس بين الله وبين أحد نسب ولا أمر يؤتیه به خيراً أو يصرف عنه شراً إلا بالعمل، ألا لا بدعين مدع ولا يتمين متمن؛ والذي بعثنی بالحق لا ینجی إلا عمل مع رحمة، ولو عصيت لهويت؛ اللهم قد بلغت»^٦.

امام باقر علیه السلام فرموده است: «اعملوا یا شیعة آل محمد؛ ما بیننا و بین الله من قرابة ولا لنا علی الله حجة ولا یقرَّب إلى الله إلا بالطاعة. من كان مطیعاً نفعته ولا یتننا، و من كان عاصیا لم تنفعه ولا یتننا... لا تغتروا ولا تفتروا...»^٧.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «لیس من شیعتنا من قال بلسانه و خالفنا فی أعمالنا و آثارنا؛ ولكن شیعتنا من وافقنا بلسانه و قلبه و اتبع آثارنا و عمل بأعمالنا، أولئك شیعتنا... لیس من شیعتنا من ینصر فی مصر ینصر فی آلاف و ینصر فی المصر أروع منه»^٨.

هم او فرموده است: «معاشر الشیعه کونوا لنا زیناً و لاتکونوا علینا شیئاً. قولوا للناس حسناً و احفظوا ألسنتکم و کفوها من الفضول و قبح القول»^٩.

و نیز فرموده است: «إن أصحابی أولوا النهی و التقی، فمن لم ینکن من أهل النهی و التقی فلیس من أصحابی»^{١٠}.

امام باقر علیه السلام فرموده است: «سمعت جابر بن عبد الله الانصاری یقول: لو نُشر سلمان و أبودر رحمهما الله لهؤلاء الذین ینتحلون مؤدتکم أهل البیت، لقالوا: هؤلاء کذابون، ولو رأى هؤلاء أولئک، لقالوا: مجانین»^{١١}.

امام حسین علیه السلام در واکنش به گفته مردی که به آن حضرت گفت من از شیعیان شما هستم فرمود: «إن شیعتنا من سلمت قلوبهم من کل غش و غل و دغل، ولكن قل أنا من موالیکم و محبیکم»^{١٢}.

- | | | |
|-------------------------------------|------------------------|-------------------------------------|
| ١. آل عمران / ١٢٣. | ٢. الحجرات / ١٤. | ٣. البقرة / ٢٠٤. |
| ٤. الجمعة / ٥. | ٥. الزلزلة / ٧ و ٨. | ٦. شرح ابن أبي الحديد، ج ١٠، ص ١٨٣. |
| ٧. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٧٨، ح ٣٦. | ٨. همان، ص ١٦٤، ح ١٣. | ٩. همان، ص ١٥١، ح ٦. |
| ١٠. همان، ص ١٥٦، ح ١١. | ١١. همان، ص ١٦٤، ح ١٤. | ١٢. همان، ص ١٥٦، ح ١١. |

امام صادق عليه السلام مى فرمايد: «كان على بن الحسين عليه السلام قاعداً فى بيته إذ قرع قوم عليهم الباب فقال يا جارية انظرى من الباب، فقالوا قوم من شيعتك، فوثب عجلاً حتى كاد أن يقع، فلما فتح الباب ونظر إليهم رجع فقال كذبوا فأين السمت فى الوجوه؟ أين أثر العبادة؟ أين سيماء السجود...»^١.

همانند برخوردار امام سجاد عليه السلام را، امام رضا عليه السلام با شماری از مدعیان، داشته است و داستان آن این است: «لما جعل المأمون إلى على بن موسى الرضا ولاية العهد، دخل عليه آذنه وقال إن قوماً بالباب يستأذنون عليك ويقولون نحن شيعة على. فقال عليه السلام أنا مشغول فاصرفهم فصرفهم فما كان من اليوم الثاني جاؤوا وقالوا كذلك مثلها فصرفهم إلى أن جاؤوا هكذا يقولون ويصرفهم شهرين. ثم أسوسوا من الوصول وقالوا للحاجب: قل لمولانا إنا شيعة أيبك على بن ابى طالب عليه السلام وقد سميت بنا أعداؤنا فى حجابك لنا، ونحن ننصرف هذه الكربة ونهرب من بلدنا خجلاً وأنفة مما لحقنا، وعجزاً عن احتمال مضض ما يلحقنا بشماتة الأعداء! فقال على بن موسى الرضا عليه السلام ائذن لهم ليدخلوا، فدخلوا عليه فسلموا عليه فلم يرد عليهم ولم يأذن لهم بالجلوس! فبقوا قياماً فقالوا: يا ابن رسول الله ما هذا الجفاء العظيم والاستخفاف بعد هذا الحجاب الصعب؟ أى بقية تبقى منا بعد هذا؟ فقال الرضا عليه السلام: اقرؤوا: وما أصابكم من مصيبة فيما كسبت أيديكم ويعفو عن كثير^٢ وما اقتديت إلا بربى عز وجل فيكم وبرسول الله وبأمر المؤمنين ومن بعده من آبائى الطاهرين عليهم السلام، عتبوا عليكم فاقتديت بهم. قالوا لماذا يا ابن رسول الله؟ قال لدعواكم أنكم شيعة أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام. ويحكم إتما شيعة الحسن والحسين وأبوذر و سلمان والمقداد وعمار ومحمد بن أبى بكر الذين لم يخالفوا شيئاً من أوامره ولم يركبوا شيئاً من فنون زواجه. فأما أنتم إذا قلتم إنكم شيعة وأنتم فى أكثر أعمالكم له مخالفون، مقصرون فى كثير من الفرائض، متهاونون بعظيم حقوق إخوانكم فى الله، وتتقون حيث لاتحب التقية، وتتركون التقية حيث لا بد من التقية، فلو قلتم إنكم موالوه ومحبه والموالون لأوليائه والمعادون لأعدائه لم أنكره من قولكم ولكن هذه مرتبة شريفة ادعيتموها، إن لم تصدقوا قولكم بفعلكم هلكتم إلا أن تتدارككم رحمة من ربكم. قالوا يا ابن رسول الله فإننا نستغفر الله ونتوب إليه من قولنا، بل نقول كما علمنا مولانا: نحن محبوك ومحبو أوليائكم ومعادو أعداءكم، قال الرضا عليه السلام: مرحباً بكم يا إخوانى وأهل ودى ارتفعوا

ارتفعوا ارتفعوا، فما زال يرفعهم حتى ألصقهم بنفسه. ثم قال لحاجبه كم مرة حجبتهم؟ قال ستين مرة، فقال لحاجبه فاختلف إليهم ستين مرة متوالية فسلم عليهم وقرأهم سلامي فقد مَحَوَ ما كان من ذنوبهم باستغفارهم وتوبتهم واستحقوا الكرامة لمحبتهم لنا وموالاتهم؛ وتفقد أمرهم وأمور عيالاتهم فأوسعهم بنفقات ومبرات وصلات ورفع معرات^۱.

کوتاه سخن این که حساب ما مدعیان تشیع از حساب اهل بیت علیهم السلام جداست و خرده گیری دیگر مسلمانان از ما به معنای دشمنی و یا کم مهری آنان با این بزرگواران نمی باشد؛ همچنان که جفا و ستم پیشینیان بسیار دور گروه های مسلمان را، نمی توان به حساب این بی گناهان گذاشت. دو حدیث هشدار دهنده دیگر به ما مدعیان پیروی از ائمه اهل بیت علیهم السلام را بشنوید:

حدیث یکم را مرحوم کلینی در کافی آورده است: «قال أبو الحسن علیه السلام لو میزت شیعی لم أجدهم إلا واصفة ولو امتحتهم لما وجدتهم إلا مرتدین ولو تمحصتهم لما خلص من الألف واحد ولو غربلتهم غربلة لم یبق منهم إلا ما كان لی. إنهم طال ما أتکوا علی الأرائک فقالوا نحن شیعة علی، أما شیعة علی من صدق قوله فعله»^۲.

حدیث دیگر را مرحوم مجلسی در باب «صفات الشيعة وأصنافهم وذم الاغترار والحث على العمل» در بحار الأنوار آورده است: «عن أبي عبد الله علیه السلام قال إن ممن يتحل هذا الأمر لمن هو شر من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا»^۳.

شهید مطهری رضوان الله علیه می فرماید: «گروهی از عوام شیعه صرفاً انتساب ظاهری به امیرالمؤمنین علیه السلام را برای نجات، کافی می شمارند و این فکر عامل اساسی بیچارگی شیعه در عصر اخیر به شمار می رود»^۴. و نیز می فرماید: «یکی از عوامل انحطاط و تباهی اجتماعات مسلمان در عصر حاضر، غرور عجیبی است که در آنان در دوره های متأخر پدید آمده است. اگر از این افراد پرسیده شود که آیا اعمال نیک غیر شیعه مورد قبول درگاه خدا واقع می شود، بسیاری از آنها جواب می دهند: نه. و اگر از آنان پرسیده شود که اعمال بد و گناهان شیعه چه حکمی دارد، جواب می دهند: همه بخشیده شده است»^۵. سپس می فرماید: «افرادی که تحت تأثیر وساوس شیطانی قرار

۲. روضة کافی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۲۹۰.

۴. عدل الهی، ص ۲۹۱.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۷، ح ۱۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۶۶، ح ۱۹.

۵. همان، ص ۳۵۱.

گرفته و به این دل خوش کرده‌اند که ناممان در میان نام‌های دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام است... باید بدانند که خیلی کور خوانده‌اند، پرده غفلت جلو چشمشان را گرفته است، روزی چشم باز خواهند کرد که خود را غرق در عذاب جان‌فرسای الهی ببینند و دچار چنان حسرتی گردند که اگر امکان مرگ بود هزارها بار می‌مردند. پس امروز از خواب غفلت بیدار شوند و توبه نمایند و مافات را جبران کنند.^۱ و در پایان این بررسی، می‌فرماید: «به طور کلی در باب عقاب گناهان... هیچ‌یک از آنها مخصوص کافران یا مسلمانان غیر شیعه نیست...»^۲

ثالثاً ملازمه‌ای را که از دیدگاه ما شیعیان، بین محبت اهل بیت علیهم السلام و پیروی صد در صد از آنان برقرار است، بسیاری از مسلمانان قبول ندارند، و این امر بنا بر ضرورت مذهب، ضروری به مسلمان بودن آنان نمی‌زند.^۳

اینجا دو پرسش جدید رخ می‌نماید: (۱) چرا چنین است؟ و چرا این توده‌های مسلمان که به فضایل و برتری اهل بیت علیهم السلام اذعان دارند و به آنان عشق می‌ورزند، در فقه و معارف دین از آنان پیروی نمی‌کنند؟ (۲) آیا ما شیعیان می‌توانیم به گونه‌ای عمل و تبلیغ کنیم که مسلمانان دیگر به این کانون علم و فضیلت، روی آورند و از این کوثر زلال بنوشند و سیراب شوند؟

پاسخ استاد واعظزاده خراسانی و بزرگان دیگر - بنابر آنچه از گفته‌ها و نوشته‌های آنان به دست می‌آید - به پرسش دوم «آری» است، مشروط به اینکه ما، وقت زیادی

۱. همان، ص ۳۶۴.

۲. همان، ص ۳۶۷.

۳. امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید: «إِنَّ الإِمَامَةَ بِالْمَعْنَى الَّتِي عِنْدَ الإِمَامِيَّةِ لَيْسَتْ مِنْ ضَرُورِيَّاتِ الدِّينِ، فَاتِّهَا [بِعَنَى الضَّرُورِيَّاتِ] عِبَارَةٌ عَنِ أُمُورٍ وَاضِحَةٌ بِدِهِيَّةٍ عِنْدَ جَمِيعِ طَبَقَاتِ الْمُسْلِمِينَ وَلَعَلَّ الضَّرُورَةَ عِنْدَ كَثِيرٍ عَلَى خِلَافِهَا [بِعَنَى عَلَى خِلَافِ الإِمَامَةِ عِنْدَ الإِمَامِيَّةِ] فَضْلاً عَنْ كَوْنِهَا ضَرُورَةً نَعْمَ هِيَ مِنْ أَصُولِ الْمَذْهَبِ وَمُنْكَرَهَا خَارِجٌ عَنْهُ لِأَعْنَ الإِسْلَامِ...» (کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۲۵).

۴. پیروی بی چون و چرا نکردن ستیان از ائمه ما، به معنای بی اعتنایی آنان به جایگاه بلند این پیشوایان معصوم، نیست چراکه آنان در زمینه‌های گوناگون احادیث بسیاری از ائمه اهل بیت علیهم السلام روایت کرده‌اند. چندتن از علمای نامی ما (استاد سیدجعفر مرتضی حنطه الله و دو درگذشته عالی‌مقام آیه الله سیدمهدی روحانی و آیه الله احمدی میانجی رحمهما الله) به تازگی در یک کار سترگ مشترک، این گونه روایات را برشمرده و در یک مجموعه ۱۷ جلدی به نام «أحادیث أهل البيت علیهم السلام عن طرق أهل السنة» گرد آورده‌اند (صحیفه حوزه، ضمیمه روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۶ شهریور / ۱۳۸۰، ص ۴). شافعی که یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت است آنگاه که می‌شنود پاسخش به پرسشی، مخالف دیدگاه علی علیه السلام است می‌گوید: «اگر این مخالفت ثابت شود، صورتم را روی خاک می‌گذارم و می‌گویم اشتباه کردم و دست از گفته‌ام برمی‌دارم» (محدث قمی رحمته الله علیه، الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۳۴۸). سروده‌های شافعی درباره اهل بیت علیهم السلام شگفت‌آور است؛ و دیگر پیشوایان اهل سنت نیز کم و بیش چنین بوده‌اند.

صرف مسأله اول نکنیم و یا دست‌کم درباره آن به گونه‌ای بحث کنیم که افراد و جمعیت‌ها را سرلج نیاندازیم، و این پاسخی است عقلایی و حکیمانه. اینک یک بار دیگر به گزینه‌هایی که ناقد محترم در این بند از نقد خویش، پیش روی می‌نهد نگاه کنید.

■ ۱۴. «گفته‌اند که اعتقاد امامیه به اینکه امامان اهل بیت علیهم‌السلام از غیب مطلع‌اند یک نوع غلو و ادعای نبوت برای آنان است»^۱.

اگر مفهوم این سخن آقای ناقد، نسبت دادن چنین پنداری به استاد واعظزاده خراسانی در گفت‌وگوی هفت آسمان است، باید گفت انسان از این سخن، به یاد «حسن و خسین دختران معاویه‌اند» می‌افتد، می‌توان به گفتار استاد مراجعه نمود.

فهرست نقدهایی که در این نوشتار، بر این نقد و ناقد محترم داشتیم چنین است:
 نقد ۱. قبولی اعمال و نجات اخروی در انحصار شیعیان نیست.
 نقد ۲. معنای حدیث «تفترق اُمّتی...» آن نیست که جناب ناقد پنداشته‌اند.
 نقد ۳. لازمه عدول نکردن از مواضع، این نیست که نظر حق، سنجدیه و نابه‌جا اظهار شود.

نقد ۴. دشنام‌دادن از لوازم ایمان نیست.
 نقد ۵. وحدت تاکتیکی - همانند وحدت حقیقی - مطلوب و مقبول عقل و شرع است.
 نقد ۶. منکر برخی مقامات اهل بیت علیهم‌السلام - بسان مقام عصمت - را، نمی‌توان دشمن اهل بیت قلمداد کرد و نباید با او دشمنی کرد، چه آن‌که خود آنان - علیهم‌السلام - چنین نظری نداشته و چنین برخوردی را با وی، از ما نخواسته‌اند.

نقد ۷. دین و آیین خود را - به توفیق پروردگار - تنها از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام خواهیم گرفت، خیال همه و از جمله آقای ناقد، راحت باشد.

نقد ۸. شکل دولت در زمان غیبت، ترتب بر بحث خلافت و امامت ندارد.
 نقد ۹. ماهیت اعتقاد اهل سنت به خلافت شیخین هیچ‌گونه شباهتی به اعتقاد امامیه به امامت اهل بیت علیهم‌السلام ندارد.

نقد ۱۰. بی‌باکی در تفسیر قرآن مجید، کار درستی نیست.

نقد ۱۱. هم رفتار و هم سفارش معصومین علیهم السلام هم زیستی مسالمت آمیز با دیگر مسلمانان را به ما می آموزد و روشن است که حساب نواصب - اگر امروزه وجود خارجی داشته باشند - و نیز حکام ستم پیشه، از حساب توده ها و مردم مسلمان جداست.

نقد ۱۲. چهره ای که با قلم آقای نافد برای جنگ ها و فتوحات خلفا، ترسیم شده است، واقع نما نیست.

نقد ۱۳. تحریک احساسات مسلمانان با پافشاری بر سب و لعن کسانی که به هر دلیل نزد آنان بزرگ و محترم اند، چه توجیهی دارد؟ به ویژه که دیگر مسلمانان - همانند ما - دوستدار اهل بیت علیهم السلام اند. گله مندی مسلمانان سنی مذهب از ما شیعیان به معنای بی مهری آنان به اهل بیت علیهم السلام نیست چون حساب ما از اهل بیت، جداست.

نقد ۱۴. چه کسی به علم غیب ائمه علیهم السلام خرده گیری کرده است؟

(ب) نقدی بر مقاله «دعوت به همبستگی پایدار»^۱

چون نقد پیشین ناخواسته، به درازا کشید، خواهم کوشید که این نقد هرچه بیشتر، فشرده و کوتاه باشد.

ناقد محترم می گوید: «باید خستو شد که مباحث آیه الله واعظزاده خراسانی... آسیب پذیری نگره رایج تقریب را عیان تر ساخت...»^۲
می گویم: باید هستو شد که آقای نافد نخواسته و یا نتوانسته است مراد آیه الله واعظزاده را آن گونه که هست دریابد، زیرا:

■ ۱. می گوید: «شالوده تقریب راستین عقیده مندی به این گوهر است که تقریب مذاهب و هم بستگی مسلمانان یک حقیقت و امر دینی است نه تمهیدی مصلحت اندیشانه و عرفی برای تقویت جبهه اسلام...»^۳

می گویم: سبحان الله! چه ناسازگاری بین این دو گزینه است؟ چه اشکالی دارد که هم آن باشد و هم این؟ بدین معنا که اگر وحدت حقیقی میسر شد، چه بهتر و اگر نشد، دست کم وحدت مصلحت اندیشانه دنبال شود.

■ ۲. می گوید: «آیه الله واعظزاده... استدلال ها و استناداتی را به میان می آورند که

۲. همان، ص ۱۶.

۱. چاپ شده در هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۹۱.

۳. همان، ص ۱۹۲، س ۱۰.

برخی از آنها در ترازوی باورشناسی، چندان وزنی ندارند»^۱.

می‌گوییم: مثلاً؟

■ ۳. می‌گوید: «ایشان بدین مسأله مهم پاسخ نگفته‌اند که چگونه شخصی که به حَقَّائِیَّتِ مطلبی، قطع پیدا کرد، باید با حکم عقل، مخالفت کند و حجیت قطع را نادیده بگیرد و طرف دیگر را محکوم به بطلان نکند؟»^۲.

می‌گوییم: آقای ناقد! این شما هستید که به این مسأله مهم پاسخ نگفته‌اید که آیا هر قطعی هر چند ناشی از جهل مرکب باشد - دقت کنید - مستلزم بطلان نظر مخالف و طرف مقابل است؟ و صاحب آن، حق دارد هرکسی را که چنین قطعی ندارد متهم به پیروی از باطل کند؟ استاد واعظزاده بدون شک، حجیت قطع را نادیده نمی‌گیرند و آن را برای شخص قاطع و هر شخص دیگری که چنین قطعی داشته باشد حجت می‌دانند؛ ولی آیا قطع قاطع برای همگان حجت است؛ حتی کسی که قطع به خلاف و یا ظنّ معتبر به خلاف داشته باشد؟ جناب آقای ناقد! تلخ است اما پرسیدنی است که هرگاه کسی قطع پیدا کرد که شما مسلمان نیستید، تکلیف شما و ما، که چنین قطعی نداریم بلکه قطع به خلاف آن داریم، چیست؟ و بُرد و قلمرو قطع او چه اندازه است؟

جناب آقای ناقد، قاطع به امری، به خاصیت قطع که همانا حجیت است أخذ می‌کند؛ اما از همه نمی‌خواهد که با او هم عقیده شوند، و اگر چنین خواسته‌بی داشت و با او همراهی نکردند، حق ندارد آنان را متهم به پیروی از باطل کند. به تعبیر دیگر، حجیت قطع برای قاطع، به معنای حجیت آن برای همه و مجوز ابطال طرف دیگر و متهم کردن دیگران به پیروی از باطل نیست؛ مگر اینکه مقطوعاً به از یقینات و بدیهیات (اولیات، فطریات، متواترات، مشاهدات، تجربیات و مانند اینها) باشد که در اصطلاح شرع به آنها «ضروریات» گفته می‌شود؛ اموری که بی تردید مورد نظر استاد واعظزاده خراسانی نبوده است. نگوئید مسأله «ولایت» ناشی از حدیث شریف غدیر و غیر آن از ضروریات است؛ زیرا می‌گوییم: درست است که این مسأله از ضروریات است؛ اما بنابر اجماع علماء امامیه از ضروریات مذهب است و نه دین^۳، تا آنجا که برخی از بزرگان احتمال

۱. همان، ص ۱۹۳، س ۵.

۲. همان، س ۲۰.

۳. استاد شهید آیه‌الله مطهری رحمته، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، ص ۱۵، ۶۱ و ۶۲؛ استاد آیه‌الله مصباح‌زادی، آموزش عقاید،

داده‌اند که عدم اعتقاد به آن از ضروریات دیگر مذاهب اسلامی باشد؛^۱ و بنابراین منکر آن، خارج از مذهب شیعه خواهد بود و نه غیرمسلمان. استناد شما -جناب آقای ناقد- به مباحثات علمی علمای عالم که برای مجاب کردن و اثبات خطای یکدیگر است، مغالطه‌ای بیش نیست؛ زیرا مجاب کردن یکدیگر و اثبات خطای طرف مقابل در مباحثات علمی، هرگز آهنگ توهین، تفسیق و تکفیر نداشته است و ندارد. آقای واعظزاده هم می‌گویند مذاهب اسلامی با هم، همین‌گونه بحث کنند، دشمنی و صف‌بندی چرا؟

■ ۴. می‌گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام ... هیچ‌گاه در نقد انحرافات آن روزگار پرده‌پوشی روا نداشت».^۲

می‌گویم: اگر همدان دور است گرتو نزدیک است. لطفاً چند نمونه از این شیوه رفتاری مولی امیرالمؤمنین علیه السلام نشان دهید.

■ ۵. می‌گوید: «این داوری درباره شرف‌الدین به خوبی گرایش آیه‌الله واعظزاده را به مسکوت نهادن برخی مسائل در روند تقریب نشان می‌دهد».^۳

می‌گویم: بر فرض که چنین داوری‌ای درباره آیه‌الله واعظزاده درست و منصفانه باشد، آیا چنانچه عالم آگاه و با تدبیر و دلسوزی، مصلحت اسلام و مسلمین و تشیع و شیعه را در مسکوت نهادن برخی مسائل تحریک‌آمیز و تنش‌زا دانست -همان‌سان که در ما نحن فیه، بنابر نقل ثقة و تفسیر ناقد محترم، بزرگانی مانند کاشف‌الغطا و صدر خوانساری و مغنیه^۴ رحمة‌الله علیهم اجمعین چنین می‌پنداشته‌اند - آیا باید بر او تاخت و به او جفا نمود؟ و یا باید قدر او را چونان دیده‌بانی امین و تیزبین که راه و چاه را نشان می‌دهد، دانست و او را سپاس گفت؟! آیا نه این است که ممکن است در شرایطی مسکوت نهادن مسأله‌ای حتی اگر مانند توحید و نبوت، از مسائل بنیادین و اساسی باشد نیز، وظیفه و تکلیف باشد؟ خدا می‌فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ».^۵ اجازه دهید بی‌پرده بپرسم که آیا چنانچه روزی -خدای نکرده- خطری جدی یکی از این دو را نشانه رفت: اسلام را یا تشیع را؟ به این معنا که حفظ مذهب شیعه مستلزم زوال اسلام و قرآن شد -که روشن است در این صورت، بقای

۲. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۱۹۵، س ۷.

۵. النحل / ۱۰۶.

۱. امام خمینی رحمته الله علیه، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۲۵.

۴. همان، ش ۹ و ۱۰، ص ۴۳.

۳. همان، س ۲۳.

مذهب هم معنایی نخواهد داشت - تکلیف چیست؟ و مکتب اهل بیت علیهم السلام به ما چه می آموزد؟ شک نیست که در چنین شرایطی حفظ اسلام مقدّم است. به نظر می رسد کسانی چون کاشف الغطاء را این وظیفه بدیهی و سترگ نگران کرده بود و بی شک، اگر او امروز در بین ما بود، صدای زنگ خطر را با گوش تیز خود می شنید.

■ ۶. می گوید: «باید پرسید کدام عالم و محقق شیعی لعن یا دشمنی با صحابه را با این اطلاق توصیه کرده است»^۱.

می گویم: راستی شما از سخنان آقای واعظزاده اطلاق می فهمید؟! گمان نمی کنم حتی یک کودک دبستانی هم چنین برداشتی از گفته های ایشان داشته باشد، شما هم ندارید، پس چرا وقت خود و دیگران را می گیرید؟

■ ۷. می گوید: «آنچه اساسی و اندیشه برانگیز است، پرسمان روایی لعن و حدود و ثغور آن است... آیا لعن کردن کسانی که موجب آزار اهل بیت شده اند یا حقوق ایشان را غصب کرده اند رواست یا نه؟ و در چه حدودی و به چه شکلی؟»^۲.

می گویم: آنچه بیشتر، اساسی و اندیشه برانگیز است، این پرسمان است که آیا روایی مورد نظر، مطلق است یا مشروط؟ بی تردید، باید پاسخ داد که این روایی، مشروط به عدم تراحم آن با امری مهم تر است. سپس می پرسیم آیا حفظ اساس دین و اسلام مهم تر است یا حفظ و اجرای این حکم روا؟ شک نیست که حفظ اسلام مهم تر است. پس آنگاه می پرسیم چنانچه مجتهد عادلّی یافت شود که از دید او، اساس دین و بیضه اسلام با اجرای چنین حکمی آسیب می بیند، تکلیف او و مقلدان او - و اگر او، ولی امر و مصدر حکم است، تکلیف همگان با حکم او - چیست؟ نگوئید هیچ خطری از این بابت، متوجه اسلام نیست؛ زیرا گفته می شود که این تشخیص شما است (با فرض اینکه صلاحیت تشخیص داشته باشید) اجازه دهید صاحب نظری مانند آیه الله واعظزاده هم، تشخیص موضوعی و صغروی خود را داشته باشند و در صورتی که ایشان و هر صاحب نظر دیگری تشخیص دهد که خطری از این ناحیه، متوجه اسلام می شود، تکلیف آنان مشخص است و ایراد و اشکالی به حکم و کبرای مسأله وارد نیست.

■ ۸. می گوید: «متعجبم که آیه الله واعظزاده مسائلی از این دست را به این آسانی و

آسان‌گیری برگزار می‌کنند».^۱

می‌گویم: زهی ساده‌اندیشی شگفت‌انگیز، از سوی شما، آقای ناقد محترم!

■ ۹. می‌گوید: «این دغدغه‌مندی (نسبت به فلسطین) چه منافاتی با سوگواری عاشورا

دارد؟».^۲

می‌گویم: این عبارت را آقای واعظزاده از شهید مطهری رحمته‌الله نقل کرده‌اند و عبارت از آن وی است، به آثار آن مرحوم مراجعه فرمایید.

■ ۱۰. می‌گوید: «نشنیده‌ام که اگر کسی موجب گرویدن دیگری به اسلام شد و آنگاه خود از مسیر اسلام انحراف یافت (یا انحراف داشت) باید انحراف او را سهل گرفت و واکنشی نشان نداد!».^۳

می‌گویم: بسیار خوب، نباید سهل گرفت و باید سخت گرفت؛ اما آیا مطلقاً و در هر شرایطی و با پرداخت هر هزینه‌ای؟! آیا دیدگاه عقل و شرع، سخت‌گیری مطلق است؟ و آیا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه هدی علیهم‌السلام آن‌گونه که شما می‌گویید عمل کرده‌اند؟!

■ ۱۱. می‌گوید: «من این سخنان آیه‌الله واعظزاده (پیروان مذاهب اسلامی باید این

حقیقت را باور کنند که مذهب عین دین نیست...) را چندبار خواندم و سرانجام...».^۴

می‌گویم: سخن ایشان بسیار روشن است و آن همان است که علمای امامیه از دیرزمان، همگی اصول اعتقادات را به اصول دین و اصول مذهب تقسیم کرده‌اند. ای کاش شما به این مطلب واضح، توجه می‌کردید و با حرف‌های بی‌مبنا و خارج از اصطلاح، فرصتها را ضایع نمی‌کردید؛ حرف‌هایی از این دست که: «حاصل اجتهاد از نظر هر مجتهد، عین دین است... وقتی دین‌پژوهان و مجتهدان شیعه در مسأله [بی] اجتهاد می‌کنند... اگر نتیجه‌ای به دست بیاورند که... این دستاورد حجیت داشته، موجب قطع و یقین شود، چگونه می‌توان انتظار داشت که اجتهادکننده بدان [به آن] ملتزم نشود و اگر هم، رأی دین تلقی نشود، چگونه می‌توان به آن، ملتزم شد... بیشترین مسائل مورد اختلاف مذاهب اسلامی مسائلی است که اهل هر مذهب با اجتهاد خویش (اعم از صحیح و غلط) به آن رسیده‌اند و -به درست یا نادرست- یقین کرده‌اند که آیین پیامبر در

۱. همان، ص ۱۹۸، س ۷.

۲. همان، س ۲۴.

۳. همان، ص ۲۰۰، س ۱۲.

۴. همان، ص ۲۰۱، س ۱۰.

این مورد، مطابق با دستاورد ایشان بوده است. شاید بتوان با استدلال متقابل، به این قطع و یقین، خدشه وارد کرد؛ ولی دعوت به ترک این یقین، مخالفت با بدیهیات عقلی است... هر مجتهدی مذهب و دستاورد اجتهاد خود را مطابق با دین رسول اکرم ﷺ می‌بیند و این ثمره طبیعی اجتهاد است...! گفته‌های شما جناب آقای ناقد، یادآور سخن کسی است که گفته بود: «لفظ می‌گویم و معنا ز خدا می‌طلبم».

■ ۱۲. می‌گوید: «فرضاً مسأله نص بر ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام وقتی به تواتر و... نزد شیعه اثبات می‌شود و عالمان دین یقین می‌کنند که نظر و حتی قول پیامبر اکرم ﷺ همین بوده است، چگونه می‌توان این مطلب را به یک باور قابل تردید (به طوری که آیه‌الله واعظزاده از آرای مذاهب برداشت می‌کنند) فروکاست؟»^۲.

می‌گویم: اولاً آقای واعظزاده مسأله نص بر ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام را به یک باور قابل تردید فرونکاسته‌اند و ظاهراً این تهمتی است به ایشان، که اگر لازم دیدند از خود، دفاع خواهند کرد؛^۳ و ثانیاً آیا این مطلبی که ما شیعیان به آن، یقین داریم، بالاخره جزء اصول دین و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است؟ و یا جزء اصول مذهب و مورد اختلاف بین مذاهب است؟ آیا اگر کسی این واقعیت را بازگو کند و بگوید این اصل یقینی مذهب شیعه جزء اصول دین اسلام و مورد وفاق همه مذاهب اسلامی نیست، فروکاستن آن به یک باور قابل تردید است؟ جَلَّ الخالق!

■ ۱۳. می‌گوید: «به یقین، سخن خلیفه دوم بدین [به این] معنا که حجّت تمام نشد و مردم نفهمیدند که مقصود پیامبر چیست، پذیرفتنی نیست...»^۴.

می‌گویم: شما سخنان آقای واعظزاده را نقد می‌کنید یا سخنان خلیفه را؟ اگر خلیفه دوم چنین و چنان گفته است، تقصیر آقای واعظزاده چیست؟ ایشان نه تنها آن را تأیید نمی‌کنند، بلکه بلافاصله پس از نقل آن می‌گویند: «به نظر من در دوران خلافت خلفای ثلاثه، مسأله غدیر و ولایت چندان مطرح نبود و گویا مردم تدریجاً آن را فراموش کرده بودند، بعد وقتی علی علیه‌السلام [سرکار آمد آن را دوباره زنده کرد]»^۵.

۱. همان، ص ۲۰۱ و ۲۰۲. ۲. همان، ص ۲۰۲، س ۲۳.

۳. آیا این گفته آقای واعظزاده که: «به نظر من مسأله نص بر ولایت علی علیه‌السلام در دوران خلفا فراموش شده بود و علی علیه‌السلام در زمان خلافتش این مسأله را زنده کرد، برای اینکه... به عنوان یک حقیقت اسلامی باقی بماند» (هفت آسمان، ش ۹ و ۱۰، ص ۱۵، ص ۹) با آنچه آقای ناقد به ایشان نسبت داده است سازگار است؟ ۴. هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۲۰۲، س ۲۱.

۵. همان، ش ۹ و ۱۰، ص ۳۷، س آخر.

آیا این عبارت صریح نیست در این که مسأله ولایت علی علیه السلام یک حقیقت و واقعیت عینی بوده است؟ آقای واعظزاده به همین مقدار بسنده نمی کنند و در این باره می گویند: «... برای اینکه... به عنوان یک حقیقت اسلامی باقی بماند»^۱.

■ ۱۴. می گوید: «از این جهت به طرح و نقد گفتار ایشان (آقای واعظزاده) دست یازیدم که نشان دهم چگونه بخش های روشن صورت مسأله را بر هم زده اند و به زلالی مباحث، آسیب رسانده اند»^۲.

می گویم: «تبارک الذی بیده الملک وهو علی کُلّ شیءٍ قَدِیر... الذی خلق سبعَ سماوات طباقاً مآثری فی خلق الرَّحمن من تفاوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ۝ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِیر»^۳.

توضیح و درخواست

بنده، این نوشته و نیز نوشته پیشین (نظری به چشم انداز تقریب) را برای چاپ و نشر نگاشته بودم، و چون دست اندرکاران ارجمند «هفت آسمان» - پس از اطلاع از آن دو - بر چاپ آنها اصرار ورزیدند، موافقت خود را مشروط به صلاح دید یکی از مراجع معظم تقلید (دامت أظلالهم) نمودم و آنگاه که موافقت معظم له - پس از بررسی هر دو نوشته - به دست آمد، با چاپ آنها موافقت کردم.

اینک از علمای اعلام دردمندانه می خواهم برای وحدت اسلامی و هماهنگی امت اسلام که یکی از دو رکن مهم این آیین الهی است فکری اساسی و جدی بنمایند و نگذارند عوام و کودکان، نقش آفرین این عرصه مهم و حساس و حیاتی باشند. علمای راستین، چنانچه اوضاع را مهار نکنند، ممکن است روزی - خدای ناکرده - چشم باز کنیم و ببینیم بی بهرگان از دانش دین، یا گرفتار آمدگان در چنبره عصیبت مذموم، و یا مرعوب شدگان فوج و موج عوام، همه چیز را به باد داده اند. شما ای علمای دین، مگر نه وارثان محمد صلی الله علیه و آله اید که چتر رحمت و رأفتش همه را زیر بال و پر گرفت؟ و علی علیه السلام که غالیان نابخرد را در آتش قهر سوزاند؟ و امام صادق علیه السلام که مقدس نماهای بی بهره از عقل و ایمان را طرد و نفرین فرمود؟! شما تا کی در برابر فروماندن مهم ترین مصلحت اسلام و مسلمین، و بزرگترین خطر تهدید کننده شیعه و تشیع، سکوت و تحمل می کنید و اجازه

۱. همان، ص ۱۵، س ۱۱.

۲. همان، ش ۱۱، ص ۲۰۳، س ۴.

۳. الملک / ۱ و ۳ و ۴.

می‌دهید که در حضور و محضر شما، هر گوینده و سراینده‌یی به خود حق دهد هر چه خواست بگوید و هر قلم به دستی هر چه خواست بنویسد و چون فتیله‌یی دنیای اسلام بر باروت نشسته را به آتش بکشد؟! مگر نه این است که حجّت خدا، امیرمؤمنان علی علیه السلام در برابر بی‌تابی و گله‌گذاری فاطمه زهراء علیها السلام در آن دمی که مؤذن صلا می‌داد: «أشهد أنّ محمداً رسول الله» فرمود: «اگر می‌خواهی این بانگ بماند باید بنشینم و بردباری پیشه کنم»؟ آیا ارادت‌ورزی به حضرت زهراء علیها السلام - که جان ما فدای قدر و قبر ناشناخته‌اش بادا - تنها به این است که هر چه پرسوز و پرگدازتر روضه او را بخوانیم و از صدا و سیما در سراسر کشور و جهان پخش کنیم؟ آیا دفاع از فلسطین و مکه و مدینه و نیل و فرات و دین و قرآن، اقتضا نمی‌کند که علمای طراز اول ما به راه افتند و در ممالک اسلامی با هم‌طرازان خود، دوستانه و برادرانه، به رایزنی بپردازند و برای نجات اسلام و مسلمین و کشورهای اسلامی از چنگال خونین استکبار و صهیونیسم فکری بکنند؟! «فوالله ما غزى قوم قطّ في عُقر دارهم إلاّ ذلّوا»^۱. قال الله تعالى: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ○ وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ○ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۲. صدق الله العليّ العظيم ولا حول ولا قوّة إلاّ باللّهِ.